



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



عنايات و معجزاتی از امام هشتم

قاسم میر خلف زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنايات و معجزاتی از امام هشتم عليه السلام

نویسنده:

قاسم میر خلف زاده

ناشر چاپی:

شهید احمد میرخلف زاده

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عنايات و معجزاتی از امام هشتم علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	عنايات حضرت رضا به همه
۱۰	در شب تولد سید بحرالعلوم به دستور امام رضا شمعی روشن شد
۱۰	در حرم به آن حضرت عرض کردم
۱۱	حضرت رضا فرمودند: سید محمدرضا گلپایگانی امشب درب حرم را باز نماید
۱۲	ما به کسی کلید نداده بودیم
۱۳	امام رضا فرمود: از خاک قبر ما نزد شما هست
۱۴	حضرت رضا به دشمنان خونخوار هم مهربان است
۱۶	لباسی که حضرت به دعبل دادند
۱۸	حضرت رضا سی درهم و پیراهن خود را به من عنایت فرمود
۱۹	پانصد تومان از طرف امام
۱۹	یا امام رضا من میهمان شما هستم
۲۰	امام رضا: برای ازدواج، کسی سراغم نمی‌آید
۲۱	حضرت فرمود: آئینه شو جمال پری طلعتان طلب
۲۲	حضرت رضا سفارش او را به خواهرش می‌کند
۲۳	حضرت رضا و حضرت معصومه او را شفا دادند
۲۵	من کنار قبر امام رضا باشم و بچه را به اتاق عمل بفرستم
۲۶	خواستم خدمتشان بروم که تو مرا از خواب بیدار کردی
۲۷	در پرتگاه سقوط کردند، ولی عنایت امام هشتم شامل حال آنها شد
۲۸	من پیامی از حضرت رضا برایت دارم

- ۲۸ فرمود: من علی بن موسی الرضا هستم
- ۲۹ در خواب حضرت رضا را زیارت کردم فرمودند: برگرد چون ...
- ۳۰ از کوثر دهانش آب حیات را نوشیدم
- ۳۱ آیا نمی‌دانی که من زوارم را دوست دارم
- ۳۱ آنچه در آستین داری باید بشکنی
- ۳۲ امام فرمودند: ای ملائکه پروردگار بنشینید
- ۳۳ قدمگاه حضرت رضا صحت دارد یا نه
- ۳۵ حضرت رضا فرمود این خوک را سه روز میهمان کن
- ۳۶ وسائل نوشتن کتاب را برای تو فراهم کرده‌ایم
- ۳۷ نتیجه توسل به حضرت رضا
- ۳۸ جایی را نمی‌دید حضرت رضا شفایش داد
- ۳۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

عنايات و معجزاتی از امام هشتم عليه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عنايات و معجزاتی از امام هشتم عليه السلام / تالیف میر خلف زاده، قاسم، - ۱۳۳۵.
 مشخصات نشر: قم: شهید احمد میر خلف زاده، انتشارات، ۱۳۸۱.
 مشخصات ظاهری: ص ۱۱۹
 شابک: ۹۶۴-۸۰۱۱-۰۸-۷۴۵۰۰-۰۸-۷۴۵۰۰-۰۸-۸۰۱۱-۹۶۴؛ ریال؛ ۷۴۵۰۰-۰۸-۸۰۱۱-۹۶۴
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس
 موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۲ - ۱۵۳ق. -- فضائل
 موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۲ - ۱۵۳ق. -- معجزات
 رده بندی کنگره: ۹۶۹۵/م/۳۵/۴۷/۳۵
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
 شماره کتابشناسی ملی:

مقدمه

به دلیل عقلی و نقلی ثابت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس و از طرف خود حکمی نمی‌کند به مفاد و ماینطق عن الهوی ان هو الا- وحی یوحی، بنابراین هرگاه پیامبر جانشین خود را معین کند دیگر بر وصی و جانشین پیامبر ضرری نیست که بر حقانیت خود معجزه بیاورد و ما از اخبار متواتر بلکه مستفیضه می‌دانیم پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله دائما و کرارا وصی بلافصل خود را معین و معرفی فرموده است خصوصا در غدیر خم که آیه الیوم اکملت لکم دینکم بعد از نصب وصایت و جانشینی نازل گردید.

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جانشینی معین فرمودند، علی علیه السلام نیز وصی و جانشین خود پسر بزرگ خود امام حسن علیه السلام را معین نمود و امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام و همچنین هر امام سابق امام لا حق را تا امام دوازدهم حضرت بقیه الله ولی عصر

[صفحه ۷]

ارواحنا فداه معین نمود چرا چون خداوند متعال قرب و منزلت ایشان را به شریف‌ترین جایگاه و بلندترین منازل مقربان و بالاترین درجات رسولان که کسی به آن نمی‌رسد رسانید زیرا نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه صدیقی و نه شهیدی و نه عالم و نه جاهل و نه پست و نه برتر و نه مؤمن و نه صالح و نه فاجر و نه بدکار و گردن کش و نه شیطان متمرّد و نه ... مگر اینکه خداوند جلالت و قدر و عظمت و مقام و بزرگی منزلت و کامل بودن نورشان را به همه شناسانید. پس دیگر احتیاج به معجزه نیست اما در عین حال از هر یک از ائمه طاهرین علیهما السلام معجزات و کرامات بسیار و بی‌شمار ظهور و بروز نمود که متون کتب شیعه پر است از ذکر آن‌ها، بلکه عامه نیز نقل کرده‌اند و آن معجزات برای دوستان از راه لطف و مرحمت و عنایت بوده و برای دشمنان از نظر اتمام حجت که شاید از گمراهی رها و اهل نجات شوند.

گفته‌اند: معجزه در زمان حیوة و ایام زندگی است لکن پس از شهادت و رحلت دیگر معجزه ضروری نبوده و نیست و ما از

[صفحه ۸]

کنون مطلع نشده‌ایم که بعد از وفات از هیچ پیامبری یا وصی پیامبری معجزه‌ای ظاهر شده باشد مگر از خاندان عصمت و طهارت علیهما السلام که پس از وفات یا شهادت او قبور مطهره و مشاهده شریفه ایشان و از توسل پیدا کردن دوستان به ایشان در هر جا و مکان معجزات بسیار بروز کرده و می‌کند من جمله شفای امراض و به درمان رسیدن دردهای بی‌علاج و لاعلاج و قضاء حاجات مخصوصا از وجود مقدس حضرت ثامن الحجج علیه و علی آبائه و ابنائیه الاف التحیه و الثناء که متجاوز از هزار سال از شهادت آن بزرگوار می‌گذرد ولی معجزات و کرامات و الطاف و عنايات ایشان از مردم قطع نگردیده آن هم به چند جهت:

۱- مردم بدانند فریادرس خلق و پیشوایان دین خدا و پیشوایان هدایت و چراغ‌های هدایت در تاریکی و نشانه‌های پرهیزکاری و صاحب خرد و دارندگان عقل و پناهگاه مردم و وارثان پیمبران و نمونه‌های اعلاى خدا و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت هستند و از دیگران کاری ساخته نیست و

[صفحه ۹]

نمی‌شود و دردی به درمان نمی‌رسد پس بایستی پناهنده به ایشان شد و دست ارادت به ایشان داد و در مقام اطاعت ایشان بود تا انسان از عذاب الهی برهد و به سعادت دنیا و آخرت برسد.

۲- تا به مردم دنیا بفهمانند که ما اهل بیت رسالت و امامت حیات و ممات مان یکسان است اگر چه دشمنان بر ما ستم نمودند و ما را کشتند و ما از دنیا رفتیم لکن مرده نیستیم و زنده‌ایم و ما شما مردم را می‌بینیم و سخنان شما را می‌شنویم و از حالات و گفتار شما آگاهیم. و مصادیق سخنان بالا عنايات و معجزاتی است که در همین کتاب بیان شده که انشاء... خوانندگان گرامی بخوانند و برای دیگران منتقل کنند. که دکتر دکترها چه روحی و روانی و چه جسمی و چه هیولایی چه دنیای و چه آخرتی خاندان عصمت و طهارت بویژه وجود مقدس امام هشتم علیه‌السلام می‌باشد که ما چندین عنایت و مرحمت از امام رئوف و مهربان بیان کردیم تا به بلندای کرم و لطف خود از ما بپذیرند و به همه شیفتگان و دل‌باختگان شوق، امید، آرامش روحی و فکری و نورانیت قلب

[صفحه ۱۰]

بخشیده و ما را در جهانی از نور و صفا و الفت و همدلی و دوستی و محبت به خدا و محمد و آل محمد صلوات علیهم اجمعین خصوصا قلب دایره عالم امکان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مستغرق سازد و از تشعشعات انوار الهی همه ارادتمندان بهره‌مند گردند و دعا‌های پر خیر و پربرکت امام زمان علیه‌السلام شامل حال همه دوستان و شیعیان و مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای گردد و شهدای ایران لبنان و فلسطین خاصه حضرت امام خمینی «قدس سره» و عزیزانش بویژه برادرش شهید احمد میر خلف زاده با شهدای کربلای مقرون و محشور فرماید.

و الصلا و السلام علی الامام الرئوف

قم - قاسم میر خلف زاده

[صفحه ۱۱]

ای یادگار موسی جعفر رضا جان

مجری قران، هشتمین رهبر رضا جان

ای معنی شمس الشمس

توئی غریب ارض طوس، جانها فدایت

حامی دین مهر جهان آرا توئی تو

نخل ریاض حضرت زهرا توئی تو

ای کعبه آمال ما
آگاهی از احوال ما، جانها فدایت
[صفحه ۱۲]

عنايات حضرت رضا به همه

جناب آقای حیدر تهرانی فرمود: چند سال قبل روزی در رواق مطهر حضرت رضا علیه‌السلام مشرف بودم، پیرمردی را که از پیری خمیده شده و موی سر و صورتش سفید و ابروهایش بر چشمش ریخته بود، حضور قلب و خشوع او مرا متوجه ساخت، زمانی که خواست حرکت کند، دیدم از حرکت کردن عاجز است، او را یاری کردم و او را به منزلش رساندم و سخت مورد علاقه‌ام شد به طوریکه هر روز می‌رفتم و او را در کارهایش یاری می‌کردم، اسم و محل و حالاتش را پرسیدم گفت: اسمم ابراهیم از اهل عراق و زبان فارسی را هم
[صفحه ۱۳]

می‌دانست «جریانی را برایم نقل کرد» گفت: من از دوران جوانی تا حال هر ساله برای زیارت قبر مطهر حضرت رضا علیه‌السلام مشرف می‌شوم و مدتی می‌مانم و بعد به عراق مراجعت می‌کنم و از دوران جوانی که هنوز اتومبیل نبود دو مرتبه پیاده مشرف شدم، بار اول سه نفر جوان که با من هم سن و سال و دوستی و صداقت ایمانی بین ما بود و سخت با یکدیگر علاقه و محبت داشتم و مرا تا یک فرسخی مشایعت و بدرقه کردند و از مفارقت من و اینکه نمی‌توانستند با من مشرف شوند سخت افسرده و نگران بودند، هنگام وداع با من گریه کردند و گفتند تو جوانی و سفر اول و پیاده به زحمت می‌روی البته مورد نظر واقع می‌شوی، حاجت ما به تو آن است که از اطراف ما سه نفر سلامی هم تقدیم امام رضا علیه‌السلام نموده و در آن محل شریف یادی از ما کن، سپس با آنها وداع کردم و به طرف مشهد حرکت کردم پس از ورود به مشهد مقدس با همان حالت خستگی و ناراحتی به حرم مطهر مشرف شده پس از زیارت در گوشه‌ای از حرم مطهر افتادم و حالت بی‌خودی و
[صفحه ۱۴]

بی‌خبری بر من عارض شد، در آن حالت دیدم حضرت رضا علیه‌السلام با دست مبارکش رقعه‌هایی «کاغذ» بی‌شماری است و به تمام زوار از مرد و زن حتی بچه‌ها رقعه‌ای می‌دهد، چون به من رسیدند چهار رقععه به من مرحمت فرمود. پرسیدم چه شده به من چهار رقععه دادید؟

حضرت فرمود: یکی برای خودت و سه تا برای سه دوستت.

عرض کردم این کار مناسب حضرتت نیست خوب است به دیگری امر فرمایید، این رقععه را تقسیم کند. حضرت فرمود: این جمعیت همه به امید من آمدند و باید به آنها برسم پس یکی از رقععه‌ها را گشودم چهار جمله نوشته بود.

۱- براءة من النار

۲- امان من الحساب

۳- دخول فی الجنة

۴- و انا ابن رسول الله صلی الله علیه و اله

از این داستان دو نتیجه می‌گیریم:

[صفحه ۱۵]

۱- کثرت رأفت و عنایت و مرحمت حضرت رضا علیه‌السلام است درباره‌ی زوار قبرش به طوری که هر کس به امید نجات به آن

حضرت پناهنده شود، درباره‌اش شفاعت خواهد فرمود و هیچ کس از در خانه آن بزرگوار محروم بر نخواهد گشت.

۲- هر کس به راستی آرزوی زیارت آن حضرت را داشته باشد و برای او میسر نیست و از دیگری التماس کند که به نیابت او زیارت کند مانند کسی است که حضرت را زیارت کرده و این اختصاص به زیارت ندارد بلکه در همه کارهای خیر صادق است، یعنی هر کس کار خیری را دوست دارد به راستی آرزوی رسیدن به آن در دلش باشد و انجام دادن آن برایش میسر نباشد و دوست دارد، مانند کسی است که همان کار را انجام داده و ثوابش عائد او می‌شود.

به علی زاده موسی صلوات

به گل شاخه طویی صلوات

به بهین مظهر تسلیم و رضا

به عزیز دل زهرا صلوات

[صفحه ۱۶]

در شب تولد سید بحر العلوم به دستور امام رضا شمع روشن شد

در سال یک هزار و یکصد و پنجاه قمری مرحوم «سید مرتضی طباطبائی بروجردی» پدر مرحوم «علامه بحر العلوم» در بروجرد در عالم رؤیا دید که حضرت امام رضا علیه السلام به محمد بن اسماعیل، شمع روشن داده و آنرا در بالای خانه پدر بزرگوار سید بحر العلوم روشن کرده، پس، از آن شمع روشنائی «عجیب» و غریبی داد. در همان شب در همان خانه در شب جمعه ماه شوال سید بحر العلوم تولد یافت و این شمع فروزان در اثر تربیت در آن خانواده علم و فضیلت و تحصیل علوم

[صفحه ۱۷]

دینی و تکمیل مراتب اخلاق و عرفان به مقامی رسید که ماه تابان جاویدان آسمان فقه و عرفان و در اکثر علوم و فنون به سید بحر العلوم مشهور شد.

سید بحر العلوم شخصیتی است که زمانی که وارد صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود با اینکه در رواق قفل بوده برایش گشوده می‌شود و در حرم نیز قفلش باز شد و وارد حرم شده بر جدش «علی» سلام کرد و جواب سلام از مرقد مطهر شنید و در مسجد کوفه با حضرت صاحب الامر علیه السلام گفتگو داشت.

من کیستم گدای تو یا ثامن الحجج

شرمندۀ عطای تو یا ثامن الحجج

بالله نمی‌روم بر بیگانگان به عجز

تا هستم آشنای تو یا ثامن الحجج

[صفحه ۱۸]

در حرم به آن حضرت عرض کردم

جناب حجۀ الاسلام و المسلمین قرائتی «حفظه الله» فرمودند: سال‌های قبل از انقلاب که از کاشان برای جوانان کلاس داشتم، برای زیارت مطهر امام رضا علیه السلام به مشهد رفتم، در حرم به آن حضرت عرض کردم؛ چه خوب بود من این چند روزی که در این جا هستم، جلسه و کلاسی می‌داشتم و از این رو گفتم: من یک زیارت جامعه و امین الله می‌خوانم، اگر موفق شدم که چه بهتر و گرنه برمی‌گردم کاشان و جلسات را ادامه می‌دهم.

در همین حال یکی از روحانیون آشنا آمد و گفت: آقای قرائتی جلسه‌ای از دبیران تعلیمات دینی هست بیا برویم.

[صفحه ۱۹]

رفتیم، دیدم جلسه‌ای است با عظمت که افرادی مثل رهبر معظم انقلاب آیة الله خامنه‌ای دامت برکاته و آیة الله دکتر بهشتی و علامه مطهری و دکتر باهنر «رحمة الله علیهم» تشریف داشتند.

من اصرار کردم تا اجازه دهند پنج دقیقه‌ای صحبت کنم، اجازه دادند.

از نحوه کلاس پای تخته سیاه خیلی خوششان آمد، لذا آقای دکتر صادقی وقت سخنرانی خود را به من واگذار کرد، من هم آن مطالب انتخابی، با خنده و مثال صحبت کردم، خیلی پسندیدند.

«مخفی نماند در موقع سخنرانی من، آنقدر شهید مطهری رحمه الله خندید که نزدیک بود صندلی اش بیفتد.»

مرحوم شهید بهشتی رحمه الله هم فرمود: من خیلی وقت بود که فکر می‌کردم آیا می‌شود این را همراه با مثل و خنده به مردم منتقل کنیم که امروز دیدم.

در پایان جلسه رهبر معظم انقلاب، که در آن زمان یکی از

[صفحه ۲۰]

مساجد مهم مشهد را داشتند مرا به منزلش دعوت کردند، پذیرائی کرده و اتاق به من دادند و بعد به مسجد خودشان بردند.

مسجد ایشان زنده، پرطراوت و خیلی هم جوان داشت. فرمود آقای قرائتی شما هر چند وقت که در مشهد هستید، برای مردم و جوانان کلاس داشته باشید.

البته کلاس‌های آن زمان ما در مشهد سبب آشنایی ما با شهید مطهری رحمه الله شد.

«بطور خلاصه قابل توضیح است که تمام موفقیت‌های جناب حجة الاسلام قرائتی از عنایات حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام است که حضرت رضا علیه السلام سبب شد که آقای قرائتی در آن جلسات شرکت و سبب و مقدمه برای دیدار با رهبران دین و آشنایی با مرحوم مطهری که به پیشنهاد شهید مطهری آقای قرائتی برنامه‌های خود را در رادیو و تلویزیون شروع نمود»
«وقفه الله تعالی»

[صفحه ۲۱]

سحاب مهر او، به عالمی بارد

عنایت ویژه، به شیعیان دارد

گل بهشت محمد است

صفای گلزار سرمداست

برای امت ز رحمت

دری به درگاه ایزد است

مستم امشب ز جام جانانم

دارم بر لب رضا رضا جانم

جانم رضا جانم رضا

حاج رضا فلاح «امین»

[صفحه ۲۲]

حضرت رضا فرمودند: سید محمدرضا گلپایگانی امشب درب حرم را باز نماید

جناب حجۀ الاسلام و المسلمین آقای سعید اشراقی نقل کردند که آیت الله گلپایگانی در این اواخر عمرشان که از زیارت مشهد مقدس مراجعت کرده بودند و من به دیدنشان رفتم موقعی که می‌خواستم حرکت کنم اجازه مرخصی خواستم فرمود: بنشین یک مطلبی را به شما بگویم.

من نشستم؛ آقا فرمودند: در این سفر که به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مشرف بودم، شب آخر که به حرم مشرف شدم فکر کردم چون فردا وقت حرکت است دیگر نمی‌توانم به حرم [صفحه ۲۳]

مشرف شوم همان شب زیارت وداع خواندم و از حضرت خداحافظی کردم، آمدم منزل «از روی تنبلی» قصد داشتم که دیگر صبح به حرم مشرف نشوم.

چون هنگام سحر شد دیدم زنگ تلفن به صدا در آمد، گوشی را برداشتم دیدم می‌گوید: امشب یکی از خدام آستان قدس حضرت «رضا علیه‌السلام» که مورد وثوق همه است حضرت رضا علیه‌السلام را در خواب دیده که فرموده است: که باید امشب درب حرم را حاج سید محمدرضا گلپایگانی باز نماید. لذا تا شما تشریف نیاورید درب حرم باز نخواهد شد. من از این خبر خوش برخاستم و رفتم پس از انجام مأموریت به حرم مشرف شدم و آن بزرگوار را دوباره زیارت کردم و مرخص شدم.

من که کبوتر دلم، انس گرفته با رضا
می‌شنوم ز قدسیان زمزمه رضا رضا
ای به نثار مقدمت گوهر اشک دیده‌ام
ای بفدای جان تو، جان به لب رسیده‌ام
[صفحه ۲۴]

من به بهای هستیم، مهر تو را خریده‌ام
نیست به جز ولای تو، مشی و مرام، ایده‌ام
مبادا سازید از درت خدا مرا جدا رضا
مبادا سازد از درت خدا مرا جدا رضا
[صفحه ۲۵]

ما به کسی کلید نداده بودیم

شخصی فرمود: در منزل آقای فلسفی دعوت داشتیم جناب حجۀ الاسلام آقای علامه «حاج شیخ علی اصغر کرباسی» بالای منبر فرمودند: من در تهران روزهای یازدهم ماه در منزلی جهت منبر رفتن دعوت شده بودم، ماه ذیقعدہ پیش آمد من هم مطابق معمول رفتم جهت انجام وظیفه «روز تولد حضرت رضا علیه‌السلام» دیدم درب منزل بسته است و کسی در خانه نیست در این اثناء یک بانویی آمد و گفت: آقا، اینها مشهد مقدس مشرف هستند، شما تشریف ببرید داخل و روضه را بخوانید. [صفحه ۲۶]

کلید انداخت و درب را گشود من همه به همان اطاق همیشگی رفتم و روضه را خواندم و بازگشتم. ماه بعد که جهت منبر مشرف شدم، اهل آن خانه از من پوزش طلبیدند که ماه گذشته برای اولین بار روز تولد حضرت رضا

علیه‌السلام مشهد مشرف شدیم و شما پشت درب آمدید.

من گفتم: خواهری درب را باز کرد و گفت: شما روضه را بخوانید اینها مشهد هستند.

اهل خانه گفتند: ما به کسی کلید نداده بودیم و از جریان گشودن درب بی‌خبر هستیم.

اهل خانه گفتند: ما در همان نزدیکی حرم شریف یک اطاق در طبقه پنجم کرایه کرده بودیم هنوز مشغول اثاث کشی بودیم که طفلی از ما از بالا «ای بام» به زیر افتاد.

من «خانم آن خانه» حضرت رضا علیه‌السلام را صدا زدم که آقا ما هنوز به حرم مشرف نشده‌ایم به داد برس. آمدم پائین و صدا زدم

من مادر این بچه هستم «بچه را» را از مردم گرفتم داخل ماشین شده به طرف بیمارستان امام رضا علیه‌السلام رفتیم در بین راه

[صفحه ۲۷]

بچه چشمهایش را باز کرد و گفت: مادر: من باکم نیست.

گفتم مگر از بام نیفتادی گفت: نه، بین راه آقایی مرا گرفت و روی زمین گذارد.

از کار ما گره نگشاید کسی مگر

دست گره گشای تو یا ثامن الحجج

تا آخرین نفس نکشم دست التجا

از دامن ولای تو یا ثامن الحجج

دار الشفاست کوی تو و خود تویی طیب

درد من و دواي تو یا ثامن الحجج

«سید رضا مؤید»

[صفحه ۲۸]

امام رضا فرمود: از خاک قبر ما نزد شما هست

مولف کتاب پرواز روح می‌گوید: من مهمان حاج ملا- آقا جان بودم او به من فرمود: یکی از جوانان خوب زنجان مریض شده و

پدرش انتظار دارد، من از او عیادت کنم، اگر مایلی با هم برویم.

به اتفاق به عیادت جوان رفتیم، حال او خیلی بد بود حاج ملا آقا جان را نشناخت و تقریباً در حال نزع و جان کندن بود. حاج ملا

آقا جان مقداری پدر و مادرش را تسلی داد و او را دعا کرد، وقتی از منزل آنها بیرون آمدیم، من فوق‌العاده متأثر شده بودم، گاهی

هم با خود فکر می‌کردم که لابد فردا صبح هم

[صفحه ۲۹]

باید به تشییع جنازه او برویم، در این اثناء مادر آن جوان هم از منزل بیرون آمد و گفت: حاج آقا، دکترها بچه‌ام را جواب کرده‌اند،

دستم به دامن‌تان. حاج ملا آقا جان رو به مادر آن جوان کرد و گفت: خوب می‌شود، من ابتدا فکر کردم برای تسلی دل مادرش این

جمله را می‌گویند ولی بعد رو به من کرد و گفت: علاوه بر آنکه ما جنازه او را تشییع نمی‌کنیم بلکه فردا این جوان با پای خود به

اتفاق مادرش به منزل ما می‌آیند.

صبح فردا تقریباً ساعت ۸ بود که در زدند، من رفتم در را باز کردم، اول آنها را نشناختم، از من سؤال کردند حاج ملا آقا جان

منزل هست؟ دیدم خودش صدا زد بفرمایید. منتظر شما بودم. آن جوان و مادرش وارد منزل شدند وقتی در اطاق نشستند، حاج ملا

آقا جان به من فرمود: اینها را می‌شناسی؟

گفتم: نه.

گفت: این همان جوان مریض دیشبی است، آنگاه به مادرش گفت: حالا- جریان شفای فرزندت را برای ما بیان کن، مادر گفت: دیشب بعد از رفتن شما حال فرزندم خیلی بد شد،

[صفحه ۳۰]

دیگر محتضر بود، حتی پاهایش حس و رمق نداشت، نفس‌های آخرین را می‌کشید، من بالای سرش نشسته بودم و گریه می‌کردم ناگهان چشمش را باز کرد و گفت: مادر امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: از خاک قبر ما نزد شما هست چرا به آن استشفاء نمی‌کنی و باز بی‌هوش افتاد.

من یک مرتبه متوجه شدم: چند سال قبل که به مشهد مشرف شده بودم مقداری خاک از جلو جاروی خدام برداشته و در کاغذی پیچیده و به زنجان آورده و پشت آئینه گذاشته‌ام، فوراً آن را برداشتم و بر بدن جوانم مالیدم، بحمدالله چنانکه می‌بینی شفا یافته است.

اما خود جوانی که شفا یافته بود می‌گفت: در حال بی‌هوشی دیدم وارد حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام شده حضرت از میان ضریح بیرون آمدند و به من فرمودند: به مادرت بگو از خاک قبر ما نزد شما هست چرا به آن استشفاء نمی‌کنی، من فقط چشم باز کردم و آن جمله را گفتم، دیگر نفهمیدم چه شد، موقع اذان صبح بود که صدای مؤذن و عرق زیادی که بدنم را

[صفحه ۳۱]

خیس کرده بود مرا به هوش آورد و دیدم دیگر درد و ناراحتی ندارم.

و الهات گشته‌ام گو تو با من سخن

آستان تو شد جنت عدن من

خاک قبرت کشم بهر درمان بتن

بارگاه تو شد زیب و فخر وطن

[صفحه ۳۲]

حضرت رضا به دشمنان خونخوار هم مهربان است

شخصی بنام جلودی یکی از فرماندهان و امرائی بود که در دربار هارون الرشید مقامی ارجمند داشت و نسبت به او خدمات زیادی کرده بود عاقبت به دست مأمون به این طریق کشته شد.

یا سر خادم گفت: علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به مأمون گوشزد کرد که تو نباید در خراسان به سربری و مرکز مسلمین محلی که پدران و اجدادت در آنجا زندگی می‌کردند خالی بگذاری، صلاح نیست که از بلاد خراسان به آن نواحی کوچ کنی و از نزدیک رسیدگی به امور مسلمین بنمایی.

[صفحه ۳۳]

این خبر به گوش فضل ابن سهل معروف به ذوالریاستین رسید، در آن وقت ذوالریاستین به طوری قدرت و نفوذ داشت که مأمون در قبال او از خود اظهار رأیی نمی‌توانست بکند به مأمون گفت: صلاح این است که در خراسان باشی تا مردم کدورتی که بواسطه ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و کشتن برادرت محمد امین دارند فراموش کنند. چنانچه سخن مرا باور نمی‌کنی در اینجا مردان آزموده‌ای هستند که سال‌ها در دربار پدرت هارون الرشید خدمت کرده‌اند با آنها مشورت کن بین چه صلاح می‌دانند.

مأمون پرسید آنها کیانند؟

گفت: مانند علی بن ابی عمران، ابن یونس، جلودی «لعنة الله عليهم»

این چند نفر همانهایی بودند که نسبت به ولایت عهد علی بن موسی الرضا علیه السلام مخالفت کردند.

مأمون به همین جهت آنها را زندانی کرده بود گفت: اشکالی ندارد مشورت خواهم کرد فردا صبح که حضرت رضا علیه السلام

[صفحه ۳۴]

تشریف، آوردند سؤال کرد راجع به موضوعی که گفته بودم چه کرده‌ای؟ گفتار ذوالریاستین را برای حضرت نقل کرد و آن چند نفر را دستور داد بیاورند، اولین کسی که از آنها وارد شد علی بن ابی عمران بود همینکه چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد که در پهلوی مأمون نشسته به مأمون، گفت: یا امیرالمؤمنین به خدا پناه می‌برم از اینکه خلافت را از میان بنی‌عباس خارج کنی و در میان دشمنان خود قرار دهی، همان کسانی که آباء و اجداد آنها را کشتند و متواری می‌نمودند.

مأمون گفت: زنازاده بعد از این همی گرفتاری و رنج و زندانی کشیدن هنوز دست از یاوه سرایی خود برنداشته‌ای، دژخیم را دستور داد سر از پیکر او جدا کند و او را کشتند.

پس از علی بن ابی عمران، ابن یونس را وادار کردند، او هم وقتی حضرت رضا علیه السلام را پهلوی مأمون مشاهده کرد گفت: این کسی که پهلویت نشسته «العیاذ بالله» و اشاره به علی بن موسی الرضا علیه السلام کرد و گفت: بتی است که بجای خدا پرستیده، می‌شود.

[صفحه ۳۵]

مأمون گفت: زنازاده تو هم بعد از این همه دست از گفتار ناشایست خود برنداشته‌ای دژخیم! گردن او را هم بزن. دژخیم پیش آمده و او را کشت.

پس از این دو نفر «نفر سوم» جلودی را وارد کردند.

آن زمان که محمد بن جعفر بن محمد در مدینه قیام کرده بود، هارون الرشید همین شخص جلودی را با سپاهی به سرکوب او فرستاد، دستور داده بود اگر بر محمد غلبه پیدا کردی سرش را از بدن جدا نما و خانه‌های آل ابی‌طالب، را ویران کن، وسائل ایشان را غارت نما به طوری که بر هیچ زنی پیش از پیراهنی باقی نماند.

جلودی دستورات هارون را انجام داد، بالمشکریان خود به خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام حمله کرد. در آن هنگام حضرت رضا علیه السلام متوجه حمله او شد. تمام زنان را داخل خانه‌ای جای داد و خودش بر در خانه ایستاد.

جلودی گفت: همانطور که هارون الرشید مأمورم کرده

[صفحه ۳۶]

ناچارم از اینکه داخل خانه شوم و تمام اشیاء زنان را غارت کنم.

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: من آنچه دارند از آنها میگیرم و برای تو می‌آورم، سوگند یاد می‌کنم که هر چه دارند از آنها بگیریم، پیوسته حضرت از او درخواست می‌کرد و سوگند می‌خورد تا بالاخره، راضی شد.

آن جناب داخل اطاق گردید و آنچه داشتند از آنها گرفت حتی گوشواره‌ها و پابندهایی که زنان عرب مانند دست‌بند به پا می‌بندند و چادرهایشان را و هر چه در خانه از کم و زیاد وجود داشت برای جلودی آورد.

امروز که جلودی را پیش مأمون آوردند همینکه چشم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام به او افتاد به مأمون فرمود: این پیرمرد را به من ببخش.

مأمون گفت: آقای من این همان کسی است که نسبت به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آن جنایات را انجام داده و آنها را

غارت نموده.

[صفحه ۳۷]

جلودی متوجه شد که حضرت رضا علیه‌السلام با مأمون صحبت می‌کند، سؤال از عفو و بخشش می‌نماید. خیال کرد آن آقا بر ضرر او سخن می‌گوید و منتظر کشته شدن او است بواسطه اعمالی که قبلا از او نسبت به این خانواده سر زده بود، رو به مأمون کرده گفت: یا امیرالمؤمنین تو را به خدا و به خدمت‌هایی که نسبت به پدرت هارون الرشید کرده‌ام سوگند می‌دهم، سخنان این مرد را درباره‌ی من قبول مکن!!!

مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد! آقا! خودش راضی نیست، ما هم به سوگند او احترام می‌گذاریم و گفته‌اش می‌پذیریم.

به جلودی گفت: به خدا قسم سخن حضرت رضا علیه‌السلام را درباره‌ات نمی‌پذیرم، دژخیم را دستور داد که او را هم به دو رفیقش ملحق کند، جلودی نیز به درک واصل شد.

از این داستان نتیجه می‌گیریم:

۱- که اهل بیت عصمت و طهارت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا

[صفحه ۳۸]

زمان امام هشتم علیه‌السلام بلکه تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام مورد تعرض دشمنان آن هم اهل بیتی که خداوند دوستی آنها را واجب و دوستی آنها را مزد رسالت قرار داده اینگونه وحشیانه قتل عام می‌شد آن هم در مقابل چشم امام هشتم علیه‌السلام که خود آقا به جلودی قول دادند که هر چه در خانه است برای آنها بیاورد.

۲- روش گذشت و عفو را امام علیه‌السلام در عین قدرت با آن همه پستی که دشمن داشت سرلوحه خود قرار دادند چون دأب و روش آنها احسان و گذشت و کرم است.

۳- سلب توفیق از دشمن در اثر قساوتی که داشت دیگر زمینه دلش خراب بود و نمی‌توانست بپذیرد که امام مهربان از او شفاعت می‌کند و خودش با دست خودش، خودش را نابود کرد.

ای آسمان عصمت و امامت

ای اسوه‌ی آزادی و شهادت

ای ترجمان صبر و استقامت

ای دست و دامان تو با کرامت

[صفحه ۳۹]

لباسی که حضرت به دعبل دادند

دعبل خزاعی شاعر معروف اهل بیت علیهم‌السلام شنید حضرت رضا علیه‌السلام به خراسان آمده است، قصیده تکان دهنده و پرشور «مدارس آیات» را که به قصیده «تائیه» معروف است سرود و به قصد «مرو» خراسان برای شرفیابی به حضور حضرت رضا علیه‌السلام عازم گردید وقتی که خدمت حضرت رسید، عرض کرد.

ای فرزند پیامبر! قصیده‌ای در شأن شما گفته‌ام و با خود عهد کرده‌ام که پیش از شما نزد هیچ کس نخوانم.

حضرت فرمود: بخوان، او آن قصیده را که «بسیار مفصل

[صفحه ۴۰]

است از اینجا شروع کرد:

۱- مدارس آیات خلت من تلاوة

و مخزن وحی مقفر العرصات

۲- أری فیئهم فی غیرهم متقسما

و أیدیهم من فیئهم صفرات

۱- محل درس آیات «ائمه اطهار» از تدریس خالی شده و محل نزول وحی چون بیابانی خالی گشته است

۲- حق آنان را در دست دیگران می‌بینم، دستشان از حقشان تهی است.

تا به اینجا رسید که:

و قبر بیگداد لنفس زکیه

تضمنها الرحمن فی الغرفات

یعنی و قبری در بغداد است که مربوط به جان پاک «امام موسی بن جعفر علیه السلام» است خداوند مهربان او را در غرفه‌های بهشت

جای داده است.

وقتی که دعبل به اینجا رسید، حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا

[صفحه ۴۱]

شعری به قصیده‌ات اضافه کنم؟ دعبل عرض کرد: نهایت افتخار است، امام علیه السلام فرمود: بگو:

۱- و قبر بطوس یا لها من مصیبة

توقد بالأحشاء فی الحرقات

۲- الی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا الهم و الکریات

۱- قبری هم در طوس است، وه چه مصیبت بزرگی که اعماق وجود انسان را با شعله‌های خود می‌سوزاند.

۲- این قبرها همچنان برقرار، تا خداوند قائم علیه السلام را ظاهر سازد، همان کسی را که حزن و غم را از ما محو می‌کند.

دعبل گفت: ای فرزند پیامبر! این قبری که در خراسان است، آنرا نمی‌شناسم از کیست؟

امام علیه السلام فرمودند: قبر من است.

امام هشتم علیه السلام پس از شنیدن قصیده دعبل، به او فرمود: همینجا باش کاری دارم، سپس وارد خانه شد، پس از چند لحظه

خادم حضرت نزد دعبل آمد و گفت: مولایم فرمود: این

[صفحه ۴۲]

کیسه صد دینار را بگیر و در راه معاش خود مصرف کن.

دعبل گفت: به خدا سوگند، من به خاطر طمع به اینجا نیامدم، کیسه پول را رد کرد و گفت: به مولایم عرض کنید، من بسیار

علاقتمندم که لباسی از شما را داشته باشم تا به عنوان تیمن و تبرک ببرم. خادم پیام دعبل را به حضرت رضا علیه السلام داد، حضرت

پیراهنی مخصوص که خود آنرا می‌پوشید، با همان کیسه برای دعبل فرستاد فرمود:

به دعبل بگو پول‌ها را قبول کن زیرا مورد احتیاج تو خواهد شد.

خادم سخن امام علیه السلام را به دعبل رساند.

دعبل پیراهن و پول را گرفت و روانه وطن شد در راه با قافله‌ای همسفر گردید، وقتی که به «قوهان» رسیدند، دزدان و راهزنان سر

رسیدند و به غارت قافله پرداختند، دعبل نیز از دستبرد آنها در امان نماند، سپس دزدان آن اموال را بین خود تقسیم کردند. اما وقتی که دعبل را شناختند تمام اموال مسروقه را به صاحبانشان پس دادند.

[صفحه ۴۳]

دعبل به راه خود ادامه داد تا به قم رسید، شیعیان قم دور دعبل را گرفتند، و از او درخواست کردند که قصیده معروف خود را برای آنان بخواند، دعبل آنها را به مسجد جامع قم برد و بالای منبر رفت و اشعار حماسه‌ای خود را در زمان اقتدار مأمون خواند. مردم ارادت خود را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بغض خود را از قدرتهای ظالم به صورت پول و صله شعر، جلو و مقابل دعبل می‌ریختند.

و چون شنیده بودند که حضرت رضا علیه‌السلام لباس خود را به او بخشیده است، خواستند با التماس آنرا از او به هزار دینار بخرند، او قبول نکرد و سرانجام با اصرار و اجبار قطعه‌ای از آن را به هزار دینار گرفتند.

دعبل از قم عازم وطن شد، ولی وقتی که به وطن رسید، او دید خانه او را دزدان غارت کرده‌اند، در این هنگام پی به سخن حضرت رضا علیه‌السلام برد که هنگام عطای کیسه دینار به او فرمود: اینها را داشته باش که روزی به آن نیاز پیدا می‌کنی!

[صفحه ۴۴]

دعبل سکه‌ها را که نام امام علیه‌السلام بر آن بود به شیعیان عراق فروخت و در برابر هر دینار، صد درهم گرفت و وضع زندگی خود را دوباره مرتب کرد.

من دل به مهر و رأفت تو بستم

گاهی اگر قلب تو را شکستم

با این همه من عاشق تو هستم

آسان نیامد دامت به دستم

ای عشق تو در جوهرم ای رضا جانم

[صفحه ۴۵]

حضرت رضا سی درهم و پیراهن خود را به من عنایت فرمود

از ریان فرزند صلت روایت شده که گفت زمانیکه اراده سفر به عراق کردم و عزم وداع و خداحافظی با حضرت رضا علیه‌السلام را داشتم، با خود گفتم چون با حضرت وداع می‌کنم از حضرت پیراهنی از پیراهن‌های تن «مبارکش» بخواهم تا مرا در آن دفن کنند و چند درهم بخواهم که برای دخترانم انگشتر بسازم «بخرم»، زمانیکه با حضرت وداع کردم گریه و اندوه از فراق حضرت بر من غلبه کرد. «توانستم خودم را کنترل کنم» لذا فراموش کردم آنچه می‌خواستم از حضرت بخواهم چون

[صفحه ۴۶]

بیرون آمدم. حضرت صدا زد ای ریان برگرد، من بازگشتم.

امام علیه‌السلام فرمود: آیا دوست نداری چند درهم به تو بدهم تا برای دخترانت انگشتر بسازی آیا دوست نداری که پیراهنی از پیراهن‌های تن خود را به تو بدهم تا موقع مردن تو را در آن کفن کنند.

گفت: ای سید من در خاطر من بود که از شما بخواهم اما اندوه فراق شما مرا بازداشت.

حضرت بلند شد و پیراهنی و چند درهم از کنار مصلی «جانماز» بیرون آورد و به من عنایت فرمود که شمردم دیدم سی درهم بود.

نور تو روشن کرده محفلم را

با مهر تو سرشته حق گلم را
 آسان کند لطف تو مشکلم را
 این شور و این شیدایی دلم را
 [صفحه ۴۷]

پانصد تومان از طرف امام

آقای شیخ ابوالقاسم اشعری به آقای سید حسن صحفی فرمود: قبل از پیروزی انقلاب در خدمت والدین به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مشرف شدم، پس از چند روز، پدر بزرگوارم فرمود: برگردیم، من عرض کردم پدر، نیمه شعبان اعظم نزدیک است. خوب است مشهد باشیم پدر قبول نمود. یک وقت متوجه شدم که پولم برای این مدت کافی نیست و دوست هم نداشتم که جریان و قصه را با والدین خود در میان گذارم و لذا مشرف شدم حرم مطهر خدمت آقا امام هشتم علیه‌السلام و عرض کردم.
 [صفحه ۴۸]

آقا ما می‌خواهیم تا نیمه شعبان بمانیم، حالا شما خود دانید.
 گویا در بازگشت از حرم مطهر بین راه، مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله را دیدم، ایشان فرمودند با شما کار دارم. عرض کردم: هر وقت بفرمایید خدمت می‌رسم.
 فرمودند: فلان ساعت بالای سر حضرت علیه‌السلام.
 من قبول کردم و همان ساعت موعود مشرف شدم جایی نشستم که آقای حائری مرا ببیند.
 یک وقت اشاره فرمود بیا، نزدیک رفتم، فرمودند: شما برای مخارج سفر کمبود دارید؟
 یا سکوت کردم یا گفتم بله.
 آن بزرگوار دستمالی را گشود و یک پانصد تومانی بیرون آورد و به من داد و فرمود بس است؟
 من چیزی نگفتم، معظم له فرمودند. این مال امام علیه‌السلام است. من متوجه شده بودم که چیزی است که از حضرت علیه‌السلام طلب
 [صفحه ۴۹]

نموده‌ام و آن مبلغ برای تمامی مخارج ما تا قم کافی بود.
 از ره دور و از خانه بریده‌ام
 پای بوس حریم تو گردیده‌ام
 بس محن در ره مشهدت دیده‌ام
 گشته مشتاق تو این دل و دیده‌ام
 [صفحه ۵۰]

یا امام رضا من میهمان شما هستم

داستانی نقل شده که: در اثر فقر شدید یکی از طلاب «در سامراء» به امام هادی علیه‌السلام پناه آورد، کنار صحن آن حضرت ایستاده و عرض کرد: من میهمان شما هستم و محتاج. می‌گوید: کمی ایستادم، یک وقت آیه الله العظمی شیرازی رحمه الله از حرم

بیرون آمد، در صورتیکه برخلاف رویه همیشگی عبا به سر کشیده بود و به طرف درب صحن می‌رفتند به سوی من آمد و مقداری پول به من داد و فرمود:

این کار سفارش امام هادی علیه‌السلام است.

دفعه اول شما است که گرفتار شده‌اید و به این درب پناه

[صفحه ۵۱]

آورده‌اید ولی من «آیه الله شیرازی» بارها گرفتار شده، به این جا آمده‌ام و نتیجه گرفته‌ام.

جناب حجة السلام قرائتی می‌فرماید: این داستان در ذهنم بود تا اینکه ازدواج کرده و با همسرم به پابوسی حضرت امام رضا علیه‌السلام رفتیم، چند روزی گذشت پولم تمام شد، خواستم سجاده نماز را بفروشم، خانم مانع شد.

خواستم تسبیح را بفروشم، به قیمت کمی می‌خریدند «مخفی نماند که من پول دو عدد نان بیشتر نمی‌خواستم» در حرم امام رضا

علیه‌السلام خواستم زیارت نامه بخوانم تا بلکه از این راه پولی به من بدهند کسی به من مراجعه نکرد، مأیوس شدم، یک وقت به یاد

داستان سامراء افتادم. کنار حرم امام رضا علیه‌السلام آمدم و عرض کردم، یا امام رضا علیه‌السلام من میهمان هستم و به شما پناه

آورده‌ام. شما اهل کرامت و بخشش هستید «عادتکم الاحسان و سجیتکم الکریم» بعد از چند دقیقه یکی از دوستان از راه رسید

گفت: آقای قرائتی شما کجا هستید؟ من نیم ساعت است که به دنبال شما می‌گردم

[صفحه ۵۲]

گفتم برای چی؟

گفت: روز آخر سفر مشهد م است، مقداری پول زیاد آوردم، گفت به شما قرض بدهم ممکن است احتیاج داشته باشید.

گفتم: فلانی همه اینها حرف است. داستان را تعریف کرده، گفتم: امام رضا علیه‌السلام شما را برای من فرستاده است.

من که به بوی مغفرت به بارگاہ آمدم

شبی که سر زد از افق، جمال ماهت آمدم

پناه ما سوا توئی، که در پناهت آمدم

نیازمندم و گدا، بر سراهت آمدم

اگر ز در برانیم کجا روم کجا رضا

[صفحه ۵۳]

امام رضا: برای ازدواج، کسی سراغم نمی‌آید

شبی تا دیر وقت در حرم امام رضا علیه‌السلام مشغول دعا و زیارت بودم. بعد از مدتی به صحن رفتم.

یکی از خدام به من رسید و گفت: آقای قرائتی! خسته‌ای! افتخار بدهید در کنار شما یک چای بخوریم. ما را به یک اطاق بزرگی

برد که عده زیادی از خادمان حرم مطهر بودند. بعد از احوال‌پرسی گفتم: آیا شما خاطره‌ای از امام رضا علیه‌السلام دارید؟ گفتند:

زیاد و هر کدام شروع به بیان خاطره‌ای کردند که یکی از خاطرات بسیار شگفت و زیبا این بود که: تاجری در تهران، پسری داشت

که هنگام ازدواجش بود با اینکه خانواده

[صفحه ۵۴]

بسیار مذهبی بودند، او «پسر» می‌گفت: من حتما باید با یک دختر خارجی ازدواج کنم هر چه پدر و مادر با او صحبت می‌کنند قانع

نمی‌شود، تا اینکه پدر به حرم امام رضا علیه‌السلام پناه می‌برد و از آن حضرت می‌خواهد که پسرش را از این خواسته منصرف کند.

به هنگام ترک حرم مطهر، خادمی آشنا او را نگران و دل گرفته می‌بیند او مشککش را برای وی و خواسته‌اش را برای حضرت بازگو می‌کند. او هم به ایشان پیشنهاد می‌کند که شب چون ضریح را غبار روبی می‌کنند، در آن جا بماند و مقداری از غبار ضریح را ببرد. و آن را به بدن آن جوان بمالد، شاید از این فکر دور شود. او هم می‌پذیرد، خادم وقتی به داخل ضریح مقدس رفته، مقداری از غبار را جمع می‌کند در آن مکان مقدس فکر می‌کند که آن را داخل چه چیز بریزد و به او بدهد. می‌بیند کاغذی افتاده است، آن را برمی‌دارد غبار را به داخل آن میریزد و به آقای تاجر می‌دهد و او با خوشحالی به تهران می‌آید. زمانی که از راه می‌رسد، داستان را برای همسرش نقل می‌کند که ناخواسته جوان هم از اتاق دیگر

[صفحه ۵۵]

آن را می‌شنود پس از آن به حضور پدر آمده و غباری که داخل کاغذ است می‌خواهد. پدر احساس نگرانی می‌کند که نکند جوان به غبار ضریح بی‌احترامی کند، ولی او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد کرد. کاغذ را به دست او می‌دهند، او هم آن را باز کرده و می‌بیند کلماتی روی کاغذ نوشته شده است. بعد از دقت معلوم می‌شود از یک دختر تحصیل کرده ولی فرزند کارمند شهرداری مشهد است که مخفیانه به امام رضا علیه‌السلام نامه نوشته است.

«آقا علی بن موسی الرضا: به جرم اینکه دختر کارمند شهرداری هستم برای ازدواج، کسی به سراغ من نمی‌آید» در ذیل نامه هم آدرس و مشخصات خود را نوشته بود.

جوان وقتی این نامه را می‌خواند، با کمال تعجب و شگفتی به والدین خود می‌گوید: من همین دختر را می‌خواهم. پدر و مادر او را نهی می‌کنند که آنها به شأن و زندگی ما نمی‌آیند، پسر اصرار می‌کند که من همین دختر را می‌خواهم و گرنه ازدواج نمی‌کنم.

[صفحه ۵۶]

بالاخره پدر و مادر به مشهد و درب خانه آنها می‌روند و از دختر خواستگاری می‌کنند، «بدون اینکه داستان را بگویند» والدین دختر هم با ناباوری فکر می‌کنند که اینها دارند مسخره می‌کنند بعد متوجه می‌شوند که مسئله جدی است، دختر را به ازدواج پسر در می‌آورند. در شب عروسی دختر با اصرار از پسر می‌پرسد که چطور شد تو سراغ من آمدی؟

زمانی که داستان را برای او نقل می‌کند و او به یاد نامه‌اش به امام رضا علیه‌السلام می‌افتد، از شدت شوق، لطف و عنایت آن حضرت آن قدر گریه کرده که غش می‌کند.

ای سند نجات من، ولایت تو یا رضا

صحن نو و عتیق تو، کعبه و کربلا رضا

دل‌م بیاد تو بود، مدینه‌الرضا رضا

زیارتت به دین من، زیارت خدا رضا

تو و کرامتت مرا از خود مکن جدا رضا

رضا رضا، رضا رضا، رضا رضا، رضا رضا.

[صفحه ۵۷]

حضرت فرمود: آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

مرحوم شیخ محمد رازی در کتاب التقوی نوشته از مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی شنیدم که فرمود: یکی از علاقمندان از حاجی ملا محمد اشرفی مازندرانی معروف به حجه الاسلام با عده‌ای از اهل بابل عازم زیارت ثامن الائمه علیه‌السلام حضرت امام رضا علیه‌السلام بودند، برای خداحافظی به خدمت حاجی اشرفی آمده عرض کرد به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام می‌رویم

آمده‌ایم با شما وداع کنیم.

حاجی اشرفی نامه‌ای به او داد و فرمود: این نامه را به محضر امام رضا علیه‌السلام برسان و جوابش را برای من بیاور.

[صفحه ۵۸]

آن شخص نامه را گرفته. مرخص شد ولی در تعجب بود مگر حاجی نمی‌داند امام رضا علیه‌السلام در حال حیات نیست.

خلاصه می‌گویند وقتی که وارد حرم حضرت شدیم و زیارت کردیم من آن نامه را میان ضریح حضرت انداخته به امام عرض کردم ای آقای من حاجی جواب نامه را از شما خواسته است. تا آنکه روز آخر شد ما برای زیارت وداع آمدیم در حالی که من در حال تضرع مشغول خواندن دعا و زیارت بودم، ناگهان دیدم خدام مشغول بیرون کردن زوار از حرم شدند و حرم را خلوت کردند ولی متوجه من نشدند من خیال کردم شاید یکی از بزرگان به حرم مشرف می‌شود و حرم را برای او قرق می‌کنند، تا آنکه بکلی حرم خالی شد، آنگاه دیدم از میان ضریح حضرت، آقای بسیار مجلل و نورانی بیرون تشریف آورده، آمد و نزدیک من رسید.

من سلام عرض کرده پس عرض کردم یابن رسول الله حاج اشرفی از شما جواب خواسته، وقتی به نزد ایشان رفتم جواب نامه ایشان را چه بگویم؟

[صفحه ۵۹]

حضرت فرمود: این شعر را بگو

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب کرده خانه و پس میهمان طلب

در این حال دیدم دوباره حرم پر از جمعیت است و مردم مشغول زیارت هستند، پس از خراسان به مازندران آمدم. من آمدم منزل حاجی اشرفی که جواب حضرت را برسانم، تا من وارد خانه شدم و حاجی چشمش به من افتاد این شعر را خواند.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب کرده خانه و پس میهمان طلب

[صفحه ۶۰]

حضرت رضا سفارش او را به خواهرش می‌کند

آقای حاج شیخ علی تهرانی رحمه الله از علمای بزرگ که او آخر عمر در مشهد مقدس ساکن شد، در همانجا فوت نمود و در بالاسر حرم حضرت علیه‌السلام دفن شد و نزدیک ۵۰ سال در نجف اشرف به تحصیل علوم اسلامی اشتغال داشت و از شاگردان فاضل، میرزای بزرگ محسوب می‌شد.

ایشان برادری داشت به نام حاج علی شال فروش که از تجار بازار بوده و در تمام مدتی که برادرش در نجف مشغول تحصیل بود هر ماه ۵۰ تومان «که در آن موقع مبلغ قابل توجهی بوده» به او شهریه می‌داده و تخلف نمی‌کرده تا اینکه

[صفحه ۶۱]

آن برادر تاجر فوت می‌کند و تازه او را به قم حمل می‌کنند و در یکی از مقبره‌های طرف قبله صحن بزرگ دفن می‌شود، که مقبره اختصاصی ایشان بوده و آقای حاج شیخ علی تهرانی که در آن موقع در مشهد سکونت داشته طی تلگرافی از فوت برادر تاجرش مطلع می‌شود، پیش خود می‌گویند الان وقت جبران خدمات برادر است، لذا به حرم امام رضا علیه‌السلام مشرف می‌شود می‌رود پای ضریح حضرت امام رضا علیه‌السلام قضیه را عرض می‌کند و به حضرت عرض می‌کند که برادرم در این همه مدت به من خدمت کرده یک مرتبه هم نتوانستم جبران کنم، جز همین که بیایم اینجا و به شما عرض کنم و از شما خواهش کنم، اکنون که برادرم

فوت شد شما به خواهرتان حضرت معصومه علیهاالسلام سفارش برادر مرا بفرمایید تا به برادرم کمکی کند.

همان شب یکی از تجارها که از قضیه اطلاع نداشته، خواب می‌بیند که به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام مشرف شده و آنجا می‌گویند که حضرت امام رضا علیه‌السلام هم به قم تشریف فرما

[صفحه ۶۲]

شده‌اند یکی از جهت زیارت خواهرشان، و یکی از جهت سفارش برادر حاج شیخ علی تهرانی به حضرت معصومه علیهاالسلام بیننده خواب معنای خواب را نمی‌فهمد و برای حاج شیخ علی خواب را نقل می‌کند مرحوم شیخ علی می‌فرماید در همان شب که تو خواب دیدی من به امام رضا علیه‌السلام متوسل شدم و به این صورت به خواب شما آمده و از رؤیاهای صادقانه است.

به پیشگاه قدس تو، اگر چه دست خالیم

اگر چه کس نمی‌خورد، غم شکسته بالیم

اگر چه اشک من بود، گواه خسته خالیم

ولی به جان فاطمه محبم و موالیم

خوشم که دارم از جهان ولایت تو را رضا

[صفحه ۶۳]

حضرت رضا و حضرت معصومه او را شفا دادند

بانوی سعادت‌مند که دستها و پاهایش فلج بود و از خرم‌آباد برای استشفاء از کریمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد قم شده بود.

او می‌گوید شب جمعه بود و اطراف ضریح «حضرت معصومه علیهاالسلام» شلوغ بود و لذا در مسجد بالای سر مدتی مشغول دعا و توسل بودیم، ساعت یک بعد از نیمه شب که عنایات بی‌بی شامل حال گردید، به مادرم گفتم که مرا کنار ضریح ببر.

در کنار ضریح بعد از توسل و دعا خوابم برد، یک آقای بسیار نورانی با یک بانوی مجلله را در عالم رؤیا دیدم، متوجه

[صفحه ۶۴]

شدم که آن مخدره حضرت معصومه علیهاالسلام می‌باشند، از محضرشان تقاضا کردم که آن آقا را نیز برایم معرفی کنند.

فرمودند: او برادر غریب علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است که در خاک خراسان است. گفتم یا امام رضا، یا حضرت معصومه،

من غیر از شما کسی را ندارم، من شفایم را از شما می‌خواهم حضرت معصومه علیهاالسلام فرمودند: من از ناحیه گردن تا ناحیه

کمر شما را شفا می‌دهم، بقیه به عهده برادرم می‌باشد.

من خیلی التماس کردم، فرمود: اصرار نکن، آنگاه دست مبارکش را به بدنم کشیدند و شفای کامل یافتم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند! بیا مشهد.

بیدار شدم و دیدم هر چه بیماری در ناحیه کمر به بالا داشتم بهبود کامل یافته است به مادر گفتم: مادر من شفا گرفتم. زائرنی که

متوجه شفا یافتن من می‌شدند هجوم آوردند که لباسهایم را پاره کنند و تبرک نمایند. مادرم مانع شد و فقط طنابی را که با آن مرا

به ضریح بسته بودند آن را بردند و زوار بین خود تقسیم کردند. آنگاه به شهر خودمان برگشتیم، ده روز

[صفحه ۶۵]

گذشت مهیای سفر شدیم و به تهران رفتیم و از تهران رهسپار مشهد مقدس شدیم. زمانی که وارد مشهد مقدس شدیم با صندلی

چرخدار وارد حرم مطهر شدیم.

یکی از بانوان بر سرم داد کشید که این چه وضع است با صندلی به داخل حرم مطهر آمده‌اید؟! گفتم: خانم، همه دکترها مرا جواب

کرده‌اند، آمده‌ام به محضر دکتر دکترها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که انشاء الله جوابم نخواهد کرد، شما با زوار امام رضا چنین رفتار می‌کنید؟

او از کرده خود پشیمان شد و معذرت خواست آنگاه همان خانم با گروه دیگری از بانوان به من کمک کردند و مرا کنار حرم مطهر بردند و صندلی را گوشه‌ای نهادند.

آن شب جمعه را تا صبح در کنار حرم مشغول دعا و گریه و توسل شدم ولی نتیجه‌ای ندیدم. مادرم بسیار ناراحت شد که چرا حضرت عنایتی نفرمودند. گفتم مادر نومید مباش در هر ناامیدی بسی امید هست و [صفحه ۶۶]

پایان هر تاریکی روشنایی است بعد از ظهر جمعه خانمی در حرم مشغول مناجات بود چون مرا دید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کرد آقا این دختر واجب‌تر است اول او را شفا بدهید.

در حرم مشغول دعا و مناجات شدیم، شب شد و شب نیز یک دور در قسمت بانوان و یک دور در قسمت آقایان زیارت کردیم و در مسافر خانه‌ای که گرفته بودیم برگشتیم.

روز شنبه حالات عجیبی داشتم به مادرم اصرار کردم که زود مرا به حرم مطهر برساند.

آن قدر به عنایات امام رضا علیه‌السلام امیدوار بودم که به مادرم گفتم یک پیراهن و یک چادر با خود بردارد، گفت: برای چی، گفتم خواهش می‌کنم نپرسید.

چون وارد حرم شدم بعد از نماز ظهر و عصر روی صندلی چرخدار مشغول دعا و توسل بودم تا خوابم برد در عالم رؤیا دیدم حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سخنرانی می‌کنند.

سه گروه در اطراف آن حضرت گرد آمده‌اند، یک گروه از نخبه‌های اهل مشهد، یک گروه از خدام حرم و یک گروه از [صفحه ۶۷]

زوار.

به محضر آقا عرض کردم من گدای کوی شما هستم، از راه دور آمده‌ام، همه دکترها جوابم کرده‌اند شما مرا جواب نکنید.

آقا را خیلی قسم دادم، به جان مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام، جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام.

آنگاه به جان حضرت معصومه و حضرت جواد الائمه علیهماالسلام قسم دادم، اشک از دیدگان مبارکش جاری شد و فرمود: من همه را دوست دارم ولی بیشتر از همه جواد م را دوست دارم.

به او عرض کردم: آقا من فلج هستم قدرت حرکت ندارم، فرمود: همه‌اش درست می‌شود، نگران مباش یک مرتبه‌ای صندلی به طرف ضریح مطهر به راه افتاد و من از خواب بیدار شدم.

در حرم مطهر با آن همه ازدحام و کثرت زوار، راهی برایم باز شد و تا کنار ضریح رفتم و احدی متعرض من نشد تا دست به ضریح بردم پاهایم راست شد صندلی عقب زده شد.

[صفحه ۶۸]

مادرم صندلی را به مسافرخانه برد، اهل مسافرخانه پرسیده بودند که صاحب صندلی چه شد؟

مادرم گفته بود: که حضرت او را شفا داد.

منم که بین طوطیان گرم ترانه توأم

کبوتری شکسته پر در آشیانه توام
نیازمند گندمی، در آستانه توأم
بال زنان دور بر نقاره خانه توام
اگر پر ز کوی تو، بگو پر کجا رضا
رضا رضا، رضا رضا، رضا رضا، رضا رضا
[صفحه ۶۹]

من کنار قبر امام رضا باشم و بچه را به اطاق عمل بفرستم

آنان در سال ۵۹ که به خاطر جنگ تحمیلی خانه‌شان در آبادان خراب شد به تهران آمدند و در یک خانه محقری سکونت کردند، پدر با زحمت و کارگری زندگی آنان را اداره می‌کرد، تا اینکه در تابستانی تصمیم گرفتند با چند نفر از اقوام شان به زیارت امام رضا علیه‌السلام بروند در دومین روز اقامتشان در مشهد یک روز که پدر برای تهیه لوازم زندگی از مسافرخانه بیرون رفته بود و مادر در راهرو مشغول طبخ بود پسر چهار ساله آنان در اطاق با خودش بازی می‌کرد و دختر چند
[صفحه ۷۰]

ماهه شان خواب بود ناگهان مادر فریاد بچه‌اش را شنید، او به داخل اطاق دوید دید که کودکش از حال رفته و دیگر نفس نمی‌کشد مادر که به شدت ناراحت شده بود و فریاد زد خدا، خدا و از هوش رفت.
خویشان آنان که در همان مسافرخانه بودند به اطاق ریخته و فوراً بچه را به بیمارستان بردند، پزشکان در پاسخ پدر کودک و اقوام او که پرسیدند برای نجات وی چه راهی وجود دارد گفتند: باید از کمرش آب بگیریم و گرنه فلج می‌شود و خیلی زود می‌میرد.
مادر کودک وقتی به خود آمد و متوجه قضیه شد کمی فکر کرد و سپس با ایمان محکم گفت: مردم از آن سر مملکت نذر امام رضا می‌کنند و حاجت شان برآورده می‌شود و من کنار قبر امام رضا علیه‌السلام باشم و بچه چند ماهه ام را به اطاق عمل بفرستم؟
پدر فوراً فرزند نیمه جانش را در بغل گرفته و به سرعت خودش را به حرم امام رضا علیه‌السلام رسانید و خود و کودکش را به ضریح چسبانید، اشک می‌ریخت و زار می‌زد، پیوسته
[صفحه ۷۱]

می‌گفت: ای امام هشتم، ای ضامن آهو و ای امام غریب تو را به خاندان معصومت، دختر بچه‌ام را شفا بده و مرا گریان و نالان راهی خانه‌ام نکن.
ناگهان دختر بچه‌اش چشم خود را باز کرد و لبخند زد که در این وقت مادر هیجان زده از جا بلند شده فریاد زد: امام رضا دختر را شفا داد، خدایا شکر، ای امام رضا ممنون تو هستم، مردم دورش را گرفتند ولی او از لابلای جمعیت خودش را بیرون کشید و با سرعت به مسافرخانه رسانید.

پدر و کودک که در این مدت با ناراحتی در حیات مسافرخانه قدم می‌زد وقتی کودکش را با چشم باز و لبخند مشاهده کرد او را در آغوش گرفته می‌بوسید، و فردایش پدر و مادر کودکشان را به بیمارستان بردند، وقتی پزشکان او را معاینه کردند و حال او را عادی و سالم دیدند گفتند: الله اکبر نجات این دختر کوچولو فقط به معجزه شباهت دارد.

آری همچنانکه علی علیه‌السلام می‌فرماید: دعا کلیدهای نجات و گنجینه‌های رستگاری است و چون فرع و بی‌تابی سخت
[صفحه ۷۲]

شود و پناهگاه «نجات» خداوند است.
 ای خراسان کربلا و قتلگهت
 عالم و آدم گدای یک نگاهت
 ای رضا جان ای رضا جان ای رضا جان
 تو کریمی تو کریمی من گدايم
 سیدی از خود نگرانی جدايم
 ای رضا جان، ای رضا جان، ای رضا جان
 [صفحه ۷۳]

خواستم خدمتشان بروم که تو مرا از خواب بیدار کردی

خانمی اهل دامغان نحوه شفا گرفتن بیماری قلبی خود را از امام رضا علیه‌السلام چنین بیان می‌کند در سن ۲۱ سالگی به بیماری قلبی مبتلا گشتم، بیمار توان مرا سلب کرده بود پیوسته کارم رفتن نزد دکتر و مصرف دارو و معالجه بود و پس از چهار سال معالجه و مراجعه به پزشکان متخصص حالم وخیم تر شده بود روزگرم به سختی می‌گذشت.
 همسرم با اینکه سعی می‌کرد بیماری مرا عادی جلوه دهد همیشه نوید بهبودی به من می‌داد ولی به خوبی احساس
 [صفحه ۷۴]

می‌کرد که در دریای چشمانش غمی سنگین لنگر انداخته است، آشیانه زندگیمان را هاله‌ای از ناامیدی پوشانده بود، بستگانم در فکر چاره بودند ولی کاری نمی‌توانستند بکنند.
 تا اینکه تصمیم گرفتند مرا به مشهد ببرند بلکه از آقا امام هشتم علیه‌السلام شفا بگیرم.
 ساعت ۱۱ شب بود ما به حرم رفتیم و پس از نماز و زیارت در کنار پنجره فولاد با اشک و آه زانو زدیم نمی‌دانم تا کی در راز و نیاز بودم که از حال رفتم ناگهان از طپش قلبم به خود آمدم فوراً همسرم را از خواب بیدار کرده، گفتم حالم خیلی بد است فوراً مرا به دکتر برسان او در حالی که صورتش خیس از اشک بود آرام و با اطمینان گفت: تو خوب شدی، آقا شما را شفا داده جای نگرانی نیست، من در حالی که بهت زده به او نگاه می‌کردم چطور؟
 گفت: ای کاش لحظه‌ای دیرتر مرا از خواب بیدار می‌کردی، داشتم با مولایم شفا دهنده دردمندان حرف می‌زدم. مجلسی بود و عده‌ای در آنجا مشغول سینه‌زنی
 [صفحه ۷۵]

بودند، آقای نورانی با دستاری مشکلی به روی چهارپایه ای ایستاده بود و من و تو در کناری نشسته و به سخنرانی او گوش می‌دادیم او همچنان که به مردم نگاه می‌کرد چون چشمش به ما افتاد با دست به من اشاره نمودند، گفتم: با من هستید؟
 فرمودند: بلی با شما هستم و مطلبی فرمودند که متوجه نشدم.

دوباره اشاره فرمودند که نزدیک من شوید

خواستم خدمتشان بروم که تو مرا از خواب بیدار کردی من در این حال متوجه شدم که ضربان قلبم بسیار منظم و آرام شده است.
 روز بعد نزد دکتری که نوبت داشتم رفتم و بعد هم دکترهای دیگر همگی به اتفاق نظر دادند که سالم هستید و هیچ مشکلی قلبی مشاهده نمی‌شود.

با شادی وصف‌ناپذیر به دامغان برگشتیم در حالی که کوله‌باری از مهربانی و لطف بی‌کران امام هشتم علیه‌السلام را همراه داشتیم و

الحمد لله رب العالمین.

[صفحه ۷۶]

ای هشتمین شمس ولا ای رضا جانم، ای رضا جانم
حاجات ما را کن روا ای رضا جانم ای رضا جانم
ای شیعه در زیر لوایت تا ابد زنده
اسلام و قرآن با تولای تو پاینده
خلق دو عالم تا ابد بر درگهت بنده
کن گوشه چشمی به ما ای رضا جانم ای رضا جانم

[صفحه ۷۷]

در پرتگاه سقوط کردند، ولی عنایت امام هشتم شامل حال آنها شد

در سفری که با خانواده و یکی از دوستان که او نیز با خانواده‌اش همراه بود با ماشین سواری به مشهد مشرف شدیم و پس از چند روز که از زیارت امام رضا علیه‌السلام فیض بردیم هنگام بازگشت بین مشهد و قوچان ماشین ما در اثر مانعی که آسفالت کاران در جاده گذاشته بودن و پیچیدن ماشین به کنار جاده از جاده خارج شد و در پرتگاه نسبتاً عمیقی سقوط کرد ولی از لطف الهی و عنایت امام هشتم علیه‌السلام ماشین بدون اینکه چپ کند یا معلق بزند با چهار چرخ روی زمین قرار گرفت و در اثر

[صفحه ۷۸]

دستپاچگی راننده ماشین با سرعت بیش از پیش در بیابان ناهموار به رفتن خود ادامه داد تا اینکه در دو متری تیر سیمانی ماشین ناگهان خاموش شده و میخکوب ایستاد که در اثر توقف ناگهانی بار بند با وسایل روی ماشین از جا کنده شد و محکم کنار تیر سیمانی به زمین خورد.

به خوبی معلوم بود که اگر ماشین خودبخود خاموش نشده و توقف نکرده بود در اثر برخورد با تیر سیمانی ضخیمی که جلوی ما قرار داشت هم ماشین خرد می‌شد و هم همگی ما کشته می‌شدیم، ولی باز هم از لطف خداوند متعال و معجزه وجود مبارک ثامن الحجج علیه‌السلام ماشین و ما، چیزی مان نشد و آن را روشن کرده و به جاده آمدیم و به راه خود ادامه دادیم.

آری حضرت رضا علیه‌السلام که می‌فرماید: هر کس مرا مکان دور زیارت کند در قیامت هنگام توزیع نامه اعمال و سنجش اعمال و گذشتن از صراط آمده کمکش می‌کنم، چگونه در دنیا به زائرش کمک نمی‌کند؟

[صفحه ۷۹]

شهی که خاک طوس از او آمده محترم توئی
مهی که نور می‌دهد، بر عرب و عجم توئی
رئوف اهلیتی و ولی ذوالکرم توئی
به مسجدالحرام دل، قبله توئی، حرم توئی
صفا و مروه می‌کند با حرمت صفا، رضا
رضا رضا رضا رضا، رضا رضا رضا رضا

[صفحه ۸۰]

من پیامی از حضرت رضا برایت دارم

جناب آقای شیخ احمد وائلی که از سخنرانان معروف و تاریخ دانان بزرگ و شیعه شناسان برجسته می‌باشد و حدود نیم قرن است که در عراق، کویت و سایر نقاط خلیج به تبلیغات و نشر معارف اسلامی اشتغال دارد. اواخر سال ۱۴۱۸ قمری به سرطان گردن مبتلا شد که جهت معالجه به لندن رفت و چون نزدیک ماه محرم بوده بسیار متأثر می‌شود که آن سال از سخنرانی و ذکر فضائل اهل بیت به خصوص سالار شهیدان علیه‌السلام محروم می‌شود و لذا

[صفحه ۸۱]

قصیده‌ای می‌فرستد که کنار ضریح امام حسین علیه‌السلام خوانده شود. یکی از مؤمنین به او پیشنهاد می‌کند که قصیده‌ای نیز بعنوان توسل در فضیلت و مصیبت امام هشتم سروده بفرستد که در حرم آن حضرت خوانده شود، وی این پیشنهاد را پذیرفته، قصیده‌ای می‌گوید و درصدد بوده کسی را پیدا کند و آن را به ایران بفرستد. در این وقت یکی از بستگان او از ایران تماس گرفته «و با اینکه از قصیده اطلاع نداشته» ضمن احوالپرسی می‌گوید: من پیامی از حضرت رضا علیه‌السلام برایت دارم که فرمودند: احتیاجی به فرستادن قصیده نیست، قصیده‌ات رسید و حاجت تو برآورده شد. آقای وائلی به شدت منقلب شده و چون پزشک او را معاینه می‌کند می‌گوید: شما کاملاً خوب شده‌اید، نامبرده فوراً به کویت می‌آید و در محرم و صفر سخنرانی‌های خود را انجام می‌دهد و هم اکنون در سلامتی کامل به سر می‌برد و

[صفحه ۸۲]

بهبودی خود را مرهون امام هشتم علیه‌السلام می‌داند.

«صلی الله علیک یا اباالحسن یا علی بن موسی الرضا»

گفته جدت بود نور چشم علی

نور حق از حریمش بود منجلی

در دو عالم بود مؤمنین را ولی

معدن حاجت دست بهر هر سائلی

[صفحه ۸۳]

فرمود: من علی بن موسی الرضا هستم

آقای روح الله امامی اهل بزرگ کاشان که شفاء یافتن وی از بیماری قلبی غیرقابل علاجش سخت موجب شگفتی پزشکان معالج او و همه مردم که در جریان بیماری نامبرده قرار داشتند گردید، بسیار جالب و آموزنده است و بهتر که تفصیل جریان را از قلم خودشان بخوانید.

«بنده شیعه‌ای از شیعیان امام جعفر صادق علیه‌السلام و دل‌باخته ائمه معصومین علیهما‌السلام می‌باشم که مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته و زندگی دوباره‌ای از آن بزرگواران اخذ نمودم. جریان شفا یافتن این حقیر بدین ترتیب بود که: در سال

[صفحه ۸۴]

۱۳۵۲ مبتلا به ناراحتی قلبی شدم و اطباء مرا مایوس نمودند، تا اینکه به بیمارستان ۱۳ آبان کنونی مراجعه کردم و از آنجا مرا به بیمارستان ۷ تیر منتقل کردند و پس از گذشت چند روزی که در این بیمارستان بستری بودم دکتر شیخ که از اطباء بیمارستان امام

خمینی «هزار تخت خواب سابق» بود بر بالینم آمد و گفت: بیش از ۴۸ ساعت زندگیم ادامه نخواهد داشت.

در این لحظات زبان و چشم و کلیه جوارحم از کار و حرکت افتاده بود و تنها گوشه‌هایم قدرت شنوایی داشت، اما با تزریق آمپولی توان تیمم و به پا داشتن نماز پیدا کرده و وصیت نامه‌ای نوشتم و از پرستار تقاضا کردم آن شب مرا تنها بگذارد و چراغ‌ها را خاموش کند.

در نیمه شب به ائمه معصومین متوسل شدم و نذر کردم که در صورت شفاء یافتن از شغل خود استعفا داده و مشغول امور خیریه شوم.

در راز و نیاز و طلب شفا بودم که در سه نیمه شب صدایی بگوשמ رسید که می‌گفت:

[صفحه ۸۵]

امامی به منزل برگرد و نذر خود را اداء کن که حاجت تو برآورده شد.

چشمه‌هایم را باز کردم آقای نورانی را که دست راستش روی سینه‌ام بود دیدم نفس عمیقی کشیدم اما هیچی دردی احساس نکردم، و در عین حال که سفارش کرده بودم که چراغهای اتاق را خاموش کنند اتاق از نور ایشان روشن بود سؤال کردم شما چه کسی هستید؟

فرمود: من علی بن موسی الرضا هستم.

در گفتگو بودیم که اتاق تاریک شد، در همان لحظه از تخت پائین آمده لباسه‌هایم را برداشته استحمام کردم و پس از آمادگی لازم لب تخت نشسته و زنگ اتاق را به صدا در آوردم فوراً پرستار آمد وقتی مرا با لباسه‌هایم به حالت معمولی دید بهتش زد که من شفا یافتن خود را به او خبر دادم.

صبح که دکتر معالج آمد و معایناتی انجام داد گفت: قلبت از بچه تازه متولد شده سالمتر است و علی‌رغم اینکه هیچ امیدی به بازگشت سلامتی قلبت نبود اکنون اثری از بیماری در

[صفحه ۸۶]

تو نیست.

بدین ترتیب در اثر توجه حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام زندگی دوباره‌ای کسب کردم و از آن زمان تاکنون در امور مسجد سازی «محلات» روستای برزک مشغول فعالیت می‌باشم و این اشتغال از برکات زندگی دوباره‌ام می‌باشد امید است خداوند آنها را ذخیره آخرتم قرار داده و توانسته باشد حق امام هشتم علیه‌السلام را در حد توان در ادامه عمر دوباره‌ام اداء کرده باشم.

ای شمس ولایت

ای جانم فدایت

ای مهتر حیاتم

ای راحت نجاتم

[صفحه ۸۷]

در خواب حضرت رضا را زیارت کردم فرمودند: برگرد چون ...

یکی از اولیاء خدا که در همدان سکونت دارد، فرموده بود: یک بار که در مشهد مقدس مشرف شده بودم، وقتی به مقصد رسیدیم در منزلی که گرفته بودیم، خوابیدیم، در خواب حضرت رضا علیه‌السلام را زیارت کردم، فرمودند: برگرد چون یکی از همسایگان می‌میرد.

از خواب بیدار شدم و فوراً عازم همدان شدم، وقتی رسیدم خبری نبود تا اینکه فردا متوجه شدیم، یکی از گداهای محل فوت، کرده است چون شناسنامه و مدرک نداشت اجازه [صفحه ۸۸]

دفن به او نمی‌دادند.

پسرم را فرستادم که از دکتر جواز دفن بگیرد، اما دکتر اجازه نداد تا اینکه نزدیک ظهر دکتر از کوچه ما گذشت صدایش کردم منزل آمد، به او گفتم: جواز دفن این همسایه ما را بنویس. ایشان بدون معطلی جواز دفن را نوشته فهمیدم که اگر در مشهد می‌ماندم این جنازه همین طور روی زمین می‌ماند، تازه عنایت حضرت رضا علیه‌السلام را نسبت به بندگان خدا را متوجه شدم.

بهر آهو تو ضامن شدی از کرم

کن شفاعت مرا در صف محشرم

حمد یزدان کنم چون تو را زائرم

شو بیالین من لحظه‌ی آخرم

[صفحه ۸۹]

از کوثر دهانش آب حیات را نوشیدم

حضرت آیت الله حسن‌زاده آملی می‌فرماید: در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع آمل سرگرم به صرف ایام در اسم و فعل و حرف بودم و محو در فراگرفتن صرف و نحو در سحرخیزی و تهجد عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتم، در رؤیای مبارک سحری به ارض قدس رضوی تشریف حاصل کرده‌ام و به زیارت جمال دل آرای ولی الله اعظم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و علی ابنائه آلف التحیه و الثناء نائل شده‌ام.

در آن ليله مبارکه قبل از آن که به حضور باهر النور امام علیه‌السلام

[صفحه ۹۰]

مشرف شوم، مرا به مسجدی بردند که در آن مزار حبیبی از دوستان خداوند متعال بود و به من فرمودند: در کنار این تربت دو رکعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه که برآورده شود من از روی عشق و علاقه مفروطی که به علم داشتم نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم، سپس به پیشگاه والای امام هشتم سلطان دین رضا «روحی لثربته الفداء» و خاک درش تاج سرم رسیده و عرض ادب نمودم، بدون اینکه سخنی بگویم امام علیه‌السلام که آگاه به سر من بود و اشتیاق و التهاب و تشنگی مرا برای تحصیل آب حیات علم می‌دانست فرمود: نزدیک بیا نزدیک رفته و چشم به روی امام علیه‌السلام گشودم، دیدم با دهانش آب دهانش را جمع کرد و بر لب آورد و به من اشارت فرمود که: بنوش، امام علیه‌السلام خم شد و من زبانم را در آوردم و با تمام حرص و ولع که گویی خواستم لب‌های امام را بخورم از کوثر دهانش آن آب حیات را نوشیدم و در همان حال به قلبم خطور کرد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام هزار در علم و از هر دری هزار در دیگر به روی من گشوده شد پس از آن امام علیه‌السلام طی الارض را

[صفحه ۹۱]

عملاً به من بنمود که از آن خواب نوشین شیرین که از هزاران سال بیداری من بهتر بود به در آمدم به آن نوید سحرگاهی امیدوارم که روزی به گفتار حافظ شیرازی سخن به ترنم آیم که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند
 من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب
 مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
 [صفحه ۹۲]

آیا نمی‌دانی که من زوارم را دوست دارم

یکی از اهل تقوی و یقین که در زمان عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بید آبادی را درک کرده نقل کرد: زمانی که آن بزرگوار به قصد زیارت حضرت رضا علیه‌السلام و توقف چهل روز در مشهد مقدس به اتفاق خواهرش از اصفهان حرکت نمود و به مشهد مشرف شدند چون هیجده روز از مدت توقف در آن مکان شریف گذشت شب، حضرت رضا علیه‌السلام در عالم واقعه به ایشان امر فرمودند: که فردا باید به اصفهان برگردی.

عرض می‌کند ای مولای من، من قصد توقف چهل روز در جوار حضرتت کرده و هیجده روز بیشتر نگذشته.
 [صفحه ۹۳]

امام علیه‌السلام فرمود: چون خواهرت از دوری مادرش دل تنگ است و از ما مراجعتش را به اصفهان خواسته، برای خاطر او باید برگردی، آیا نمیدانی که من زوارم را دوست می‌دارم چون مرحوم حاجی به خود می‌آید از خواهرش می‌پرسد که از حضرت رضا علیه‌السلام روز گذشته چه خواستی؟

می‌گوید: چون از مفارقت مادرم سخت ناراحت بودم به آن حضرت شکایت کرده درخواست مراجعت نمودم.

محبت و رأفت حضرت رضا علیه‌السلام درباره عموم شیعیان خصوصا زوار قبرش از مسلمیات است، چنانکه در زیارتش دارد «السلام علیک ایها الامام الرؤف»

اگر مرا از قید غم رها کنی چه می‌شود؟

اگر نگاه مرحمت به من کنی چه می‌شود

نظر به این کبوتر حرم کنی چه می‌شود

جواز کربلا به ما کرم کنی چه می‌شود؟

[صفحه ۹۴]

آنچه در آستین داری باید بشکنی

محمد بن زید رازی گفت: زمانیکه مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را ولیعهد خود کرد من در خدمت حضرت بودم که یک نفر از خوارج کاردی را به زهر آلوده کرده و به یاران خود گفته بود من نزد این مردی که خودش را فرزند رسول خدا می‌داند می‌روم، می‌پرسم چرا داخل شدی در آنچه این طاغی «مأمون» وارد شده برای چه ولیعهدی مأمون را قبول کرده است» پس اگر دلیلی «قانع‌کننده» نیاورد، من مردم را از او راحت می‌کنم «یعنی او را با همین کارد می‌کشم» کارد را هم در آستینش پنهان کرد.

[صفحه ۹۵]

چون اجازه ورود گرفت و بر حضرت رضا علیه‌السلام وارد شد. ابتداء حضرت به او فرمود: جواب سؤال تو را می‌دهم اما به شرط

اینکه تو هم به این شرط وفادار باشی.

آن مرد گفت: شرط چیست؟

حضرت فرمود: اگر جوابی که مورد پسند تو بود باید آنچه که در آستین پنهان کرده‌ای بشکنی و دور اندازی.

آن مرد خارجی از شنیدن سخن حضرت متحیر شد و فوراً آن کارد را بیرون آورد و شکست و دور انداخت آنگاه به حضرت عرضه داشت بگو بدانم به چه جهت داخل شدی در آنچه آن طاغی «مأمون» در آن داخل شده «یعنی چرا ولیعهدی مأمون را قبول کرده‌ای؟» و حال آنکه گروه کافرند و شما فرزند پیغمبری، و چه چیزی بر این امر شما را وادار کرد؟
حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: آیا کفر این گروه بدتر است یا کفر عزیز مصر «زمان حضرت یوسف علیه‌السلام» و اهل مملکت او و حال آنکه این گروه «مأمون» به یگانگی خدا اقرار دارند و اما اهل مصر به یگانگی خدا اقرار نداشته و خدا را نمی‌شناختند و
[صفحه ۹۶]

یوسف فرزند پیغمبر پیامبر علیهماالسلام و پیغمبر زاده بود و به عزیز مصر که کافر بود فرمود: مرا بر خزائن زمین فرمان فرما کن به درستی که من حفظ کننده و عالم و دانایم. و آنگاه یوسف علیه‌السلام در مجالس فراعنه می‌نشست اما من مردی از اولاد رسول خدایم و مرا به زور و قبول این امر وادار کرده‌اند پس دیگر سرزنش و عتاب تو چیست؟ «یعنی سرزنش تو بی‌مورد است.»
مرد خارجی گفت: «قبول کردم» و دیگر شما را سرزنش نمی‌کنم و شهادت می‌دهم که تویی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و صادق و راستگویی.

مسلم و محقق است که حضرت رضا علیه‌السلام و همه ائمه طاهرين علیهماالسلام صفت حمیده تسلیم و رضا را به اعلی درجه دارا بوده‌اند و میدانستند که رضای خدا در چه امر است، پس رضای حق را اختیار می‌کردند در اینجا امام علیه‌السلام رضای خدا را در این میدانستند که ولایت عهدی را قبول کنند و کشته نشوند.
در ضمن بزرگترین عنایت حضرت درباره آن شخص
[صفحه ۹۷]

خارجی این بود که او را از مرض جهل و نادانی و بی معرفتی و حس انتقامجویی و جرئت پیدا کردن بر کشتن امام علیه‌السلام مبدل به شناخت و معرفت و علم امام علیه‌السلام نسبت به کار زشتی که می‌خواست انجام دهد آگاهی دهد و شهادت به راست گوئی حضرت بدهد و چه عنایتی از این بالاتر و بهتر که انسان نسبت به امامش معرفت پیدا کند و تسلیم او گردد.

گدای کوی شمائیم و حاجتی داریم

روا مدار که محروم از آستان برویم

[صفحه ۹۸]

امام فرمودند: ای ملائکه پروردگار بنشینید

از امام جواد علیه‌السلام نقل شده که یکی از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام بیمار شده بود و حضرت به عیادت و دیدن او تشریف فرما گردیدند جویای احوال او شدند.

حضرت به شخص مریض فرمودند: خود را در چه حالی می‌یابی و چگونه می‌بینی؟

عرض کرد: مرگ را ملاقات کردم «و مقصودش این بود که در شدت مرضم»

حضرت فرمود: مرگ را چگونه ملاقات کردی.

[صفحه ۹۹]

عرض کرد: مرض بسیار شدید و سخت است.

آن بزرگوار فرمود: این شدت مرض مرگ نیست بلکه آنچه می‌بایی بعضی از احوالات مرگ را به تو می‌نمایاند و تو را می‌ترساند. سپس فرمودند: مردم در مردن بر دو قسمند:

۱- یک قسم مردمانی هستند که به مردان راحت می‌شوند «یعنی مردن اول راحتی آنها است»

۲- قسم دیگر کسانی هستند که چون می‌میرند مردم از ایشان راحت می‌شوند.

حضرت فرمودند: پس تو ایمان خود را به خدا و نبوت و ولایت ما خانواده تازه کن تا راحت شوی آن مرد چنین کرد «ایمان خود را تجدید کرد» و گفت: یابن رسول الله من گروهی از ملائکه پروردگار را می‌بینم و ایشان را اجازه مرحمت فرماید تا در خدمت شما بنشینند.

امام علیه‌السلام فرمودند: ای ملائکه پروردگار بنشینید و حضرت به آن مریض رو کردند و فرمودند: از این ملائکه پرس که آیا مأمورند که نزد من بایستند؟

[صفحه ۱۰۰]

مریض گفت: من پرسیدم اما ایشان گفتند: اگر تمام ملائکه‌ای را که خداوند سبحان خلق فرموده نزد شما حاضر شوند نمی‌نشینند تا زمانی که به ایشان اجازه دهید و مرخص فرمائید، و ایشان به همین کیفیت از جانب خداوند متعال مأمورند پس آن مرد چشم‌های خود را بر هم نهاد و گفت السلام علیک یابن رسول الله این است شخص تو «شخصیت شما» و پیامبر خدا و امامان بعد از پیامبر، این کلمات را بیان کرد و از دنیا رفت.

مسلم و مبرهن و قطعی است که در حال احتضار و هنگام مرگ، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم‌السلام حاضرند و به دوستان خود نظر مرحمت دارند و برای دوستان چه لذتی بالاتر از این که هنگام مرگ و وقت جان دادن چشمش به جمال محبوبان خود بیفتند و بگوید:

آن جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

یا بگوید:

[صفحه ۱۰۱]

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصبح قیامت که سر ز خاک برآرم

بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

[صفحه ۱۰۲]

قدمگاه حضرت رضا صحت دارد یا نه

قدمگاه در حدود صد کیلومتری مشهد به طرف نیشابور قرار گرفته، آنجا محلی است که مانند سنگ مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام در مسجدالحرام دو جای پا روی سنگ سیاهی بجا مانده و مردم معتقدند که آنجا جای پای حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است.

مؤلف کتاب ملاقات با امامان زمان علیه‌السلام جناب آقای ابطحی می‌فرماید: من بسیار به آن محل که دارای گنبد و صحن و حرم

مفصلی است رفته و تا روز هفتم ماه رجب ۱۴۰۴ بی توجه به آن مقام مقدس بودم، یعنی فکر می کردم که مردم آن سنگ و آن محل را درست کرده اند و هیچ مدرک و مأخذ صحیحی [صفحه ۱۰۳]

ندارد، ولی در روز مذکور که اول اذان ظهر در حال رفتن به تهران به آنجا رسیدم به همراهان گفتم برای آن که نماز اول وقت مان از بین نرود خوب است در آن محل نماز ظهر و عصر را بخوانیم، آنها قبول کردند و ماشین را جلو در صحن قدمگاه پارک کردند و ما وارد صحن شدیم، در آن کنار چشمه آب گوارائی است که می گویند با اشاره عصای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جاری شده و تا آن زمان به اعتقاد آنکه این مطلب صحیح است و بخواهم متبرک شویم، بلکه چون آب دیگری آنجا نیست از آن چشمه وضو گرفتیم و وارد حرم شدیم، در این موقع من به آن سنگ سیاهی که آثار قدمها روی آن بود نگاهی کردم، دیدم قطعه شعری به این مضمون بالای آن نصب شده است:

گر میسر نشود بوسه زدن پایش را
هر کجا پا بنهد بوسه زخم جایش را
بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها بوسه گه اهل نظر خواهد بود

[صفحه ۱۰۴]

من گریه ام گرفت، رفتم آن سنگ را بوسیدم و گفتم آقا جان اگر ما پایت را نمی توانیم ببوسیم جای پایت هم نمیدانیم کجا است که ببوسیم، ولی جایی را میبوسیم که مردم می گویند جای پای آن حضرت است همینطور برخلاف هر چند مرتبه ای که به آن مکان شریف مشرف شده بدم اشک می ریختم و به آن جای پای احتمالی عشق می ورزیدم تا آنکه نماز ظهر را خواندم، بعد از نماز ظهر ناگهان چشمهایم سنگین شد، حالت چرتی به من دست داد در عالم رؤیا می دیدم که آن مکان شریف که در دامنه کوه قرار گرفته بود مبدل به بیابانی شده که در دامنه همان کوه است و همان چشمه آب جاری است و در طرف راست چشمه قریه کوچکی است که مردم آن بیرون قریه «روستا» جمع شده اند و منتظر موکب همایون حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام هستند من در آن حال متوجه شدم که زمان را به عقب برگردانده اند و آن زمانی را به من نشان می دهند که حضرت ثامن الحجج علیه السلام از آن بیابان عبور می فرمایند و این مردم به استقبال آن حضرت آمده اند، که موکب مبارک آن

[صفحه ۱۰۵]

حضرت نمایان شد مردم آن قریه «روستا» سر از پا نمی شناختند صدای گریه و ضجه شوق تمام بیابان را پر کرده بود. بهر حال می دیدم که آن حضرت از کجاوه پیاده شدند و مردم دور وجود مقدسش حلقه زده بودند: دستهای آن حضرت را می بوسیدند آقا کنار همان چشمه تشریف آوردند روی این سنگ سیاه که کنار همان چشمه افتاده بود ایستادند و می خواستند پاهای مبارکشان را از گرد و غبار راه بشویند که پیرمردی ظاهرا بزرگتر اهالی روستا بود و با اصرار زیاد بلکه با گریه و زاری درخواست کرد که آقا اجازه بدهند او آب بریزد و پاهای مقدس آن حضرت را بشوید، بالاخره با اصرار زیاد اجازه گرفت و این کار را کرد و سپس آن سنگ را برای خود برداشت و در خانه نگه می داشت و سالها بعد از تشریف بردن آن حضرت به طرف طوس مردم نزد او می آمدند و از آن سنگ مقدس استشفاء می نمودند تا آنکه شاید بعدها همان پیرمرد برای آنکه این سنگ فراموش نشود جای پای روی آن سنگ حک کرد و شاید هم همان موقعی که حضرت روی آن ایستاده

[صفحه ۱۰۶]

بودند جای پای روی آن سنگ افتاده.

بهر حال بعدها مردم با ولایت و یا محبت نسبت به خاندان عصمت علیهم السلام خانه آن پیرمرد را مبدل به حرم و صحن و بارگاه کردند و مردم شیعه آن سنگ مقدس را مورد احترام قرار دادند چنانکه مردم مسلمان سنگی را که حضرت ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه رویش ایستاده در بلور و طلا گرفته‌اند و در وسط مسجد الحرام قرارش داده‌اند و از آن احترام می‌کنند و خدای تعالی نام آنرا در قرآن برده و فرموده:

«و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی»

پس از این حالت خواب مانند که به خود آدم فکر می‌کردم که اگر این جریان حقیقت داشته باشد سنگ سیاه هزارها برابر سنگ سیاهی که حضرت ابراهیم علیه السلام رویش ایستاده و به این خاطر شرافت پیدا کرده و نامش مقام ابراهیم علیه السلام شده شرافت و برتری دارد، زیرا طبق آنچه از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن همه امتحانات و پوشیدن لباس خلت و امامت تازه به مقام شیعیان

[صفحه ۱۰۷]

حضرت علی بن ابی طالب و یا حضرت علی بن موسی الرضا و یا سایر ائمه علیهم السلام می‌رسد و به این مقام مقدس مفتخر می‌شود و خدای تعالی در قرآن او را منحصر در میان انبیاء به داشتن این مقام یاد می‌کند که می‌فرماید:

«و ان من شیعه لأبراهیم»

بنابراین به همان اندازه که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام شرافت دارد این سنگ هم بر سنگ مقام حضرت ابراهیم شرافت خواهد داشت.

باز تکرار می‌کنیم:

گر میسر نشود بوسه زدن پایش را
هر کجا پا بنهد بوسه زخم جایش را
بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها بوسه گه اهل نظر خواهد بود

[صفحه ۱۰۸]

حضرت رضا فرمود این خوک را سه روز میهمان کن

شخصی نقل می‌کند که من یک شب در عالم رؤیا دیدم وارد حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شده‌ام آن حضرت روی ضریح نشسته‌اند و شمشیری روی زانو گذاشته‌اند و آنچه زائر اطراف قبر مطهر آن حضرت است مگر چند نفر، بقیه بصورت حیوانات اند.

در این بین خوکی که خورجینی راه راه روی دوشش با خصوصیات معینی بود نزدیک من آمد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: سه روز این خوک را میهمان کن.

[صفحه ۱۰۹]

من عرض کردم: آقا مگر انسان پیدا نمی‌شود که خوکی را من میهمان کنم؟

من عرض کردم: آقا مگر انسان پیدا نمی‌شود که خوکی را من میهمان کنم! فرمود: من این همه حیوانات را میهمان کرده‌ام تو هم سه روز خوکی را میهمان کن.

از خواب بیدار شدم نمی‌دانستم تعبیر این خواب چیست، صبح قبل از آفتاب دیدم در خانه را می‌زنند وقتی در را باز کردم دیدم

یکی از دوستان است آمده و از من تقاضای دارد که سه روز در منزل ما بماند میهمان ما بشود من با کمال تعجب دیدم همان خورجین و همان خصوصیات که در خواب برای آن خوگ دیده بودم در این دوست قدیمی ما وجود دارد. به او گفتم بفرمایید مانعی ندارد و به خصوص که شب گذشته علی بن موسی الرضا علیه السلام هم میهمان شدن شما را در خانه ما حواله فرموده‌اند.

گفت: چطور؟

گفتم: به خدا قسم تا روز آخر مطلب را نخواهم گفت.

[صفحه ۱۱۰]

او فکر می‌کرد که مورد لطف آن حضرت واقع شده است و شاید هم همینطور بود، ولی من قصه را برای او نقل نمی‌کردم که مبادا متأثر شود و این عمل خلاف دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «اکرم الضیف و لو کان کافرا» میهمان را گرامی بدارید ولو آنکه کافر باشد.

ولی روز آخر مطلب را به او گفتم او بسیار گریه کرد و گفت: این سیرتی را که شما از من در خواب مشاهده کرده‌اید فقط مربوط به این است که من شغلی دارم که گاهی آلوده به کسب حرام می‌شود.

نادم ای خدا از گناهان خود

زار و درمانده‌ام من ز درمان خود

اشک بارم من از هر دو چشمان خود

توبه‌ام کن قبول تو ز احسان خود

[صفحه ۱۱۱]

وسائل نوشتن کتاب را برای تو فراهم کرده‌ایم

مؤلف کتاب ملاقات با امام زمان علیه السلام می‌فرماید: در شب میلاد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یعنی یازدهم ذی‌قعدة سال ۱۴۰۴ هجری قمری مجلس جشنی در منزل یکی از علماء ایرانی ساکن محله «سیده زینب» شهر شام برقرار بود ما هم با چند نفر از دوستان در آن مجلس شرکت کردیم.

در آن مجلس هر کس حاجتی داشت، شاید هم همه افراد حاجت شان را گرفتند زیرا از وضع مجلس پیدا بود که مورد توجه خاندان عصمت علیهم السلام به خصوص حضرت بقیه الله ارواحنا فداه قرار گرفته است مجلسی که در میان جمع امومین،

[صفحه ۱۱۲]

یعنی طرفداران بنی‌امیه برگزار شده و اکثر ساکنین آنجا دشمن خاندان عصمت علیهما السلام اند چرا مورد توجه آن حضرت قرار نگیرد.

بهر حال من هم در آن مجلس حوائجی داشتم که یکی از آنها این بود که آن حضرت بر من توفیق نوشتن این کتاب را در ملاقات با امام زمان علیه السلام بفرماید. چند روز بعد در یک ارتباط روحی که بهترین تمثیلش اینست که بگویم در خواب متوجه شدم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمایند: ما از قبل همه وسایل نوشتن این کتاب را برای تو فراهم کرده‌ایم.

منزل یکی از دوستانمان را برای تو آماده و دل او را مملو از محبت بتو نموده‌ایم، اینها مگر توفیق نیست که ما برای تو فراهم نموده‌ایم؟! چرا تبلی می‌کنی و به کارت ادامه نمی‌دهی گفتم آقا کتاب ندارم، گفتم آقا کتاب ندارم، ملهم شدم که کتاب فراهم می‌شود، ولی نمی‌دانستم که از کجا کتاب را باید تهیه کنم چند روز گذشت و من مشغول نوشتن این کتاب بودم و از محفوظاتم

استفاده می‌کردم تا آنکه دیدم دیگر باید مطالعه کنم و به کتاب احتیاج

[صفحه ۱۱۳]

دارم، با خود فکر می‌کردم شاید باید به علماء شیعه ساکن در دمشق مراجعه کنم و از آنها کتاب به امانت بگیرم. ولی به مجردی که این فکر به مغزم خطور کرد دوست میزبان مان متوجه این معنی شد با اراده خود حضرت بقیه الله علیه السلام که همه کارهای خیر بوسیله آن حضرت انجام می‌شود، او یک دوره کتاب بحارالانوار خرید و به منزل آورد. با آنکه او قطعاً در غیر این صورت این کتاب را نمی‌خرید و شاید هم اگر قصد خریدنش را داشت در دمشق به این سهولت آن هم بهترین چاپ‌ها، آن کتاب را نمی‌توانست تهیه کند.

شاهها به تو ما دیده‌ی احسان داریم

مهر تو سرشته در دل و جان داریم

غیر از تو نداریم به کس روی نیاز

موریم و نظر سوی سلیمان داریم

[صفحه ۱۱۴]

نتیجه توسل به حضرت رضا

یکی از علمای ربانی می‌فرمود: در زمان طلبگی خود هفت سال در یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه که ویران و نمناک بود، سکونت نمودم، بیماری رماتیسم گرفتم سالها از این بیماری رنج می‌بردم، از معالجات نتیجه نگرفتم، به مشهد رفتم. در آن جا به من گفتند: نزد آیت الله ملا-حبیب الله گلپایگانی که صبح‌ها در مسجد گوهرشاد نماز می‌خواند برو او مستجاب الدعوه است، از او بخواه برای تو دعا کند تا خوب شوی.

من تصمیم گرفتم نزد او برای دعا بروم، ناگاه به یاد این

[صفحه ۱۱۵]

حدیث «که آخر داستان می‌گوئیم» افتادم و گفتم: تا حضرت رضا علیه السلام هست، رفتن به سوی ملا حبیب الله گلپایگانی روا نیست. از این رو به سوی حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم و متوسل شدم، طولی نکشید که بر اثر عنایت آن حضرت، از بیماری روماتیسم نجات پیدا کرده و شفا یافتم.

حدیثی که در داستان فوق بیان شد در اینجا متعرض می‌شویم.

مالک ابن نویره از بزرگان قوم خود بود در مدینه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام را پذیرفت و ارکان و اصول اسلام و ایمان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخت و به سوی قوم خود بازگشت وقتی که او از مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود:

«من احب ان ينظر الی رجل من اهل الجنة فلينظر الی هذا الرجل»

کسی که دوست دارد به مردی از اهل بهشت بنگرد به این مرد بنگرد.

[صفحه ۱۱۶]

حاضران این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند از میان آنها ابوبکر و عمر به سوی او دویدند تا به او رسیدند و گفتند: «ای مالک» پیامبر صلی الله علیه و آله تو را اهل بهشت معرفی کرده، برای ما دعا کن که دعایت مستجاب است.

مالک به آنها گفت: خدا شما را نیامرزد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را گذاشته‌اید و نزد من تازه مسلمان آمده‌اید تا برای

شما شفاعت و طلب آموزش کنم.

جایی که عقاب پر بریزد

از پشه لاغر چه خیزد

[صفحه ۱۱۷]

جایی را نمی‌دید حضرت رضا شفایش داد

حاج شیخ محمود کرمانی فرمود: از زنی که کور و اهل کرمان بود و به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام آمده و حضرت رضا علیه‌السلام او را شفا داده و بینا شده است من او را به مهمانی به خانه خود دعوت کردم و از شرح قضیه‌اش که شنیده بودم پرسیدم گفت:

قضیه من این است که در وطن خود کرمان یک چشم من از بینائی افتاد لذا به اطباء کرمان مراجعه کردم و فایده‌ای به دست نیامد، بلکه یک چشم دیگر نیز از کار ماند و ناینما شدم لاعلاج از کرمان حرکت کرده به تهران رفتم و به دکترهای آنجا رجوع [صفحه ۱۱۸]

کردم، ایشان پس از معاینه گفتند یک چشم علاج پذیر نیست.

اما چشم دیگر تا یکسال اگر مواظبت به علاج شود احتمال بهبودی هست، چون چنین گفتند: من مایوس شدم و از شوهر خود خواهش کردم که به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام بروم، چون جایی و چیزی نمی‌دیدم دستم را می‌گرفتند و مرا می‌بردند و من توسل به آن حضرت می‌جستم تا یک وقت شوهرم سخنی گفت که بسیار به من اثر کرد، لذا با دل شکسته به حرم تشریف پیدا کردم.

بسیار تضرع کردم که خدایا مرا به برکت امام هشتم علیه‌السلام شفا مرحمت فرما، در حال تضرع یک حال دیگر به من روی داد، در آن حال سیدی به شکل سلطان الواعظین شیرازی دیدم، چون او را دیده بودم و می‌شناختم به من فرمود: برخیز، عرض کردم من که جایی را نمی‌بینم، نمی‌توانم برخیزم یا بنشینم بار دیگر فرمود برخیز، در این مرتبه بر خواستم در حالتی که همه جا را و همه چیز را می‌دیدم قضیه من این بود.

چون بعضی از شفا یافتن من باخبر شدند، به رئیس

[صفحه ۱۱۹]

تشریفات آستانه خبر دادند مرا طلبید و اعتراض کرد که چگونه بدانیم که تو کور بوده‌ای و شفا یافته‌ای؟

گفتم: اطباء تهران معاینه کرده‌اند و از کوری من خبر دارند، شما از تهران استفسار نمایید تا معلوم شود و چون به تهران نوشتند و جواب آمد و صدق قضیه معلوم شد رئیس تشریفات به من گفت: اگر چه چنان است که گفته‌اند لکن این امر را نبایستی اظهار کنی و فاشش نمایی زیرا که زمان اقتضای آنرا ندارد.

الا الا ثنای تو، ذکر علی الدوام من

رثوف من، عطوف من، امید من، امام من

لحظه به لحظه دم به دم، بر حرمت سلام من

به غرفه‌های مرقدت، خورده گره زمام من

در حرمت گرفته‌ام ذکر رضا رضا رضا

رضا رضا رضا رضا رضا رضا

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

فانمید

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

